

- 1- [خلافت ابوبکر، به اجماع و شورا](#)
- 2- [مخالفت مهاجر و انصار با بیعت](#)
- 3- [اجماعی که مورد نفرین است](#)
- 4- [نسب فقهاء و محدثین سلف](#)
- 5- [دین و ایده امام اعظم](#)
- 6- [ارزیابی حضرت علی، از حکومت ابوبکر و عمر](#)
- 7- [روش امام بخاری در نقل حدیث](#)
- 8- [مهارت امام بخاری در حذف و سانسور](#)
- 9- [شک حضرت عمر در عقیده خود](#)
- 10- [پیست ترین نوزاد](#)
- 11- [مناقضین از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و سلم -](#)
- 12- [امام بخاری و نواصب](#)
- 13- [تأخیر وحی و تصمیم به خودکشی](#)
- 14- [آیا جبرئیل در آوردن وحی اشتباه کرده](#)
- 15- [آشنائی حضرت عمر با تیمم و فتوای او](#)
- 16- [کدام افضل است پیامبر - صلی الله علیه و سلم - یا ابوبکر](#)
- 17- [جنازه حضرت حسن و منع عائشه](#)
- 18- [اسلام ابوبکر پس از شصت نفر](#)
- 19- [آیا عائشه قبل از ازواج با پیامبر، ازواج کرده بود](#)
- 20- [آیا وصف صدیق در حدیث صحیح آمده](#)
- 21- [آیا ابوهریره دشمن خدا و قرآن بود](#)
- 22- [آیا حدیث عشره مبشره از اکاذیب است](#)
- 23- [آیا ازواج حضرت عمر با ام کلثوم اسطوره است](#)
- 24- [تتفر حضرت علی از همنشینی با حضرت عمر](#)
- 25- [علاقه حضرت عمر و حفصه به تلاوت تورات](#)
- 26- [آهسته خواندن «بسم الله» در نماز از بدعتهای امویان](#)
- 27- [تحریف قرآن نزد حنابله](#)
- 28- [خواهر و برادر رضاعی از نوشیدن شیر گاو](#)
- 29- [کشتن نوزادی که نام او «علی» است](#)
- 30- [ممنوعیت انتخاب نام «محمد»](#)
- 31- [نقل فضائل علی ممنوع و سب او آزاد](#)
- 32- [ترویج از دشنام دادن به حضرت علی](#)
- 33- [آیا دست بسته نماز خواندن، حدیث صحیحی دارد؟](#)
- 34- [سجده پیامبر بر سنگ و کلوخ و قطعه حصیر](#)
- 35- [عشره مبشره و تضاد بین آنها](#)
- 36- [ولی امر پس از پیامبر و نظر حسکانی حنفی](#)
- 37- [جواز تقیه از مسلمان به نظر یحیی بن معین و ذهبی](#)
- 38- [امام زهری و مالک و هواداری از بنی امیه و دشمنی با علی](#)
- 39- [نسب سعد وقاص، یکی از عشره مبشره](#)
- 40- [یک چهارم بخاری از یکی از منحرفان از علی](#)
- 41- [کعب الاحبار عامل رواج اسرائیلیات](#)
- 42- [ابوهریره مورد اتهام صحابه](#)
- 43- [روایات ابوهریره و توهین به پیامبران](#)
- 44- [آیا شیطان در وحی نفوذ داشت](#)

- 45- [آیا تمامی احادیث فضیلت معاویه جعلی است](#)
- 46- [ابن الزبیر و حذف نام پیامبر از خطبه جمعه](#)
- 47- [ابن الزبیر و تصمیم به سوزاندن اهل بیت](#)
- 48- [امام بخاری از صحابی شیعه حدیث نمی آورد](#)
- 49- [آیا در صحابه پیامبر، شیعه هم بود](#)
- 50- [وجود روافض در صحابه رسول خدا](#)
- 51- [امام یحیی بن معین و شوخی با نامحرم](#)
- 52- [امام ذهبی تحمل شنیدن فضائل علی را ندارد](#)
- 53- [مأمون عباسی و لعن معاویه](#)
- 54- [آیا انسان علم غیب می داند](#)
- 55- [رجعت مردگان در زمان صحابه](#)
- 56- [حزب بازی در میان امهات المؤمنین](#)
- 57- [ابن الزبیر عائشه را برای جنگ فریب می دهد](#)
- 58- [عائشه و نقل احادیث توهین آمیز](#)
- 59- [عدم روابط حسنه بین ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما -](#)
- 60- [نارضایتی صحابه از جانشینی عمر](#)
- 61- [نقشه ترور حضرت علی به دستور ابوبکر](#)
- 62- [حضرت علی هرگز بیعت نکرد](#)
- 63- [امامت از اصول دین است](#)
- 64- [هدف از فتوحات](#)
- 65- [نماز تراویح از بدعتهای حضرت عمر](#)
- 66- [آیا پیامبر بی جهت کسی را سب می کرد](#)
- 67- [پیامبر - صلی الله علیه و سلم - در سجود، دو نفر را لعن می کرد](#)
- 68- [سرور زنان جهان](#)
- 69- [درخواست پناهندگی در احد](#)
- 70- [حدیث متواتر: کتاب الله و عترتی است](#)
- 71- [حضرت عمر، مردم را علیه علی تحریک می کرد](#)
- 72- [موضع بخاری نسبت به حضرت علی](#)
- 73- [نظریه احمد نسبت به طرفداران تثلیث](#)
- 74- [فضائل علی از همه صحابه بیشتر است](#)
- 75- [ضعف امام بخاری در علم رجال](#)
- 76- [اساتید امام بخاری، بعضی ملعون و بعضی نصرانی](#)
- 77- [اسرائیلیات در صحیح بخاری](#)
- 78- [نظر صحابه و تابعین نسبت به ازدواج موقت](#)
- 79- [نظر صحابه و تابعین درباره يك مسأله فقهی](#)
- 80- [جواز رضاع کبیر از نظر عائشه\(رضی الله عنه \)](#)
- 81- [علت حصر مذاهب در چهار مذهب](#)
- 82- [اعتراض صحابه به عمر\(رضی الله عنه\) راجع به ازدواج موقت](#)
- 83- [مصحف عائشه](#)
- 84- [اتهام علی به قتل عثمان در يك بازی سیاسی](#)
- 85- [صحابه عائشه را متهم به فحشاء کردند](#)
- 86- [عاقبت صحابه ای که حدیث غدیر را کتمان کردند](#)
- 87- [یکی از اختصاصات پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم -](#)
- 88- [امام بخاری و کتمان حدیث غدیر](#)
- 89- [یوم الدار و جانشینی حضرت علی](#)
- 90- [شک صحابه در اسلام خود](#)
- 91- [مذاهب چهارگانه](#)

92- تعداد اهل فتوی از صحابه _

93- موضع حضرت عمر راجع به غدیر

94- آیا انحراف از عمر و عاص و معاویه نابخشودنی است

95- ادب و اخلاق عمر بن الخطاب (رضی الله عنه)

96- معاویه حق تعیین جانشینی نداشت _

97- دیانت معاویه به هنگام رحلت _

98- آداب معاویه به هنگام اداء خطبه _

99- سیاست عمر بن الخطاب در منع نقل حدیث _

100- خلیفه اول و سوزانیدن احادیث _

101- مخالفت معاویه با سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم -

102- مخالفت با شیعه هر چند عمل آنان مطابق سنت باشد

103- اولین کسی که اسلام آورد

104- اعتراف معاویه

105- نظر احناف درباره امام جماعت _

106- نظر صحابه راجع به مسح پا _

107- «الصلاة خیر من النوم» بدعت حضرت عمر _

108- حکم توهین به پیامبر اکرم _

109- مخالفت خلیفه دوم با وصیت پیامبر اکرم _

110- فقط علی در کعبه تولد یافت _

111- نظر ثوری نسبت به فضائل علی

112- حدیث منزلت از صحیحترین احادیث

113- قصه حمار یغفور _

114- حکم سوزانیدن قرآن _

115- بناء و گچ کاری قبور

116- کرامت زن در احادیث و فتاوی ما

چند سؤال از محضر استادام

تنظیم: خدانظر طوقی پور

مقدمه

مجموعه حاضر - بخشی از پرسشهایی است که یکی از طلاب مدارس علمیه اهل سنت بنام ع م مرادزهی از استاد خود جناب مولوی طن طین نشستها و بحثهای خصوصی و گاهی سر کلاس درس، پرسیده و بعضاً بی پاسخ مانده، و توسط یکی از دوستان او تنظیم و در نسخه های محدود، تکثیر و به دست دیگر اساتید و حضرات مولویها داده تا اگر چیزی به نظرشان رسیده پاسخ دهند.

از این دوست طلبه کراراً شنیده شده بود که می گفت: امیدوارم مرا متهم به طرفداری از مکتب مودودی و برلوی، و یا دیگر گرایشهای اسلامی و غیر اسلامی نکنید، چون من همیشه پیرو دیوبند بوده و هستم ولی انتظار داشته و دارم استادام مرا درک کند و شبهاتم را بی پاسخ نگذارد.

و ما نیز صلاح ندیدیم که نام و مشخصات این شخص برده شود. تا مبدا خدای نخواستہ از طرف عده ای از جهال مورد تعرض قرار گیرد. بویژه ما بخش کمی از سوالات او را تنظیم کرده ایم و در فرصتهای آینده به بخشهای دیگری از آن می پردازیم.

ولي - او مدتي در مدارس علميه دار العلوم زاهدان، و مخزن العلوم خاش و شمس العلوم و حقانيه ايرانشهر
تحصيل و بعضاً تدريس و جهت تبليغ به پاکستان و هندوستان مسافرتهاي فراواني داشته و دارد لذا از
چهره هايي است که در قاره هند اکثراً او را مي شناسند و به نيکي و خوبي از او ياد مي کنند.

او تمام برنامه چهار ساله دوره ابتدائي و اعداديه اعم از قاعده مولانا ابراهيم دامني و اسلاميات يک و دو، و
قرآن مجيد، و فارسي پنجم و اجتماعي و تعليم الاسلام و چهل دعاء مسنون و کتاب العربية للناشئين يک، دو،
۳ و ۴ و صرف بهايي و شروط الصلاة و چهل حديث و صرف مير و فقه قدوري و زاد الطالبين، و مختصر
رياض الصالحين، و مرقات و اصول شاشي و فقه اکبر، و تاممي مراحل سطح اول تا چهار: که از سوره
يوسف و هدايه، و نور الانوار (در اصول فقه) و العقيدة الطحاوية و فلسفة ميدي، و تيسير مصطلح الحديث، و
آثار السنن و الحصون الحميدية و تفسير جلالين و نخبة الفکر، و شرح معاني الآثار.

و تاممي مراحل کلاس اول و دوم خارج: اعم از کتابهاي مشکوة و تفسير بيضاوي و علوم القرآن قطان و
سراجي، والهيئة الوسطي تا کتاب بخاري اول و دوم و سپس نسائي، و ترمذي و صحيح مسلم و مسند امام
اعظم و ابن ماجه، و موطأ مالک را خوانده و اين مراحل را با موفقيت پشت سر گذرانیده، و از طرفي در
مدارس علميه پاکستان همانند دار العلوم -

منطقه ديوبند - اوتراپرادش و مدرسه مظاهر العلوم - سعادت علي - نیز تردد داشته و به کسب معارف پرداخته،
و همگي او را مي شناسند.

البته اين مجموعه بخشي از پرسشها است و اميدواريم بتوانيم در جزوه هاي بعدي مجموعه ديگري از سوالات
را در اختيار حضرات بگذاريم و پاسخ قانع کننده اي بشنويم، و ذهن را از شبهات رهايي بخشيم.

خدانظر طوقي پور

ايرانشهر

چند سؤال

استاد بزرگوارم. دانشمند توانا، علامه، فاضل، جناب مولوي... به حق، لياقت شيخ الاسلامي را داري، چون
واقعا اهل سنت و جماعت را ياري كردي، و مكتب سلفيت را نصرت، و به خط فكري و اعتقادي ابن تيميه و
ابن وهاب، كمال مساعدت را داشته و داري، و در كلاسها و جلسات خصوصي، از شما استفاده ها بردم، و
بدون اغراق مي گويم كه ما پيروان سلف، و طرفداران وهابيت، به امثال و نمونه هاي شما سرافراز و سربلند
هستيم.

استاد بزرگوارم: به طور قطع مي دانم كه تاممي شبهات و اشكالات عليه مذهب ما را با قدرت پاسخ مي دهی،
و هيچ سؤال و ايرادي را بي پاسخ نمي گذاري، لذا پاره اي از شبهاتي را كه سر كلاس، و در جمع خصوصي
خودم و بعضي از شاگردان و هم كلاسهاييم مطرح كرده، و گاهي جواب هم داده شده را دوباره مطرح مي كنم
تا به پاسخ آن استاد بزرگوار مزين شده. و همگان استفاده كنند و ضمناً شبهات ديگري نيز در لابلای مطالعاتم
به ذهن رسیده و بلا جواب مانده.

در خاتمه انتظار دارم كه اين سوالات تا پيش از پاسخ، سرّي بماند و عناصر نفوذی از جماعت مودودي و
رافضة به آن دست نيايند. چون ممكن است با القاء شبهات بيشتري مخصوصاً در قشر روشنفكر، آنان را از خط
و مذهب سلفيگري - خدای نخواستہ - گمراه كنند. سؤال ۱: اينگه گفته مي شود خلافت ابوبكر اجماعي بوده آيا
صحيح است كه مي گويند: حضرت علي و ياران ايشان ضمن آنان نبوده، و چنين اجماعي مورد لعنت خداوند
است، چنانچه امام ابن حزم مي گويد: «لعنة الله علي كل اجماع يخرج منه علي بن أبيطالب ومن بحضرتة من
الصحابية(1)»

سؤال ۲: آیا صحیح است آنچه را که می گویند: خلافت ابوبکر نه با شورا بوده و نه با إجماع مسلمانان، بلکه فقط و فقط با اشاره و رأی یک نفر و آنهم عمر بن الخطاب(رضی الله عنه) بوده. و اگر چنین باشد: آیا راستی بر تمامی مسلمانان تبعیت از یک نفر - که خود در آن وقت خلیفه هم نبوده بلکه یکی از آحاد مسلمین و شهروند بلاد اسلامی شمرده می شده - واجب و لازم است؟ و اگر کسی تبعیت نکند چرا مهدور الدم است؟ آیا این یک نفر

بر تمامی بشریت تا قیام قیامت قیّم است؟؟

جمعی از علماء ما - اهل سنت - همانند ابویعلی(2) قرطبی(5)(4)(3) هـ و محی الدین(6) انکار کرده، بلکه آنرا غیر لازم دانسته اند.

سؤال ۳: آیا صحیح است که می گویند: تمامی انصار، و جمع بزرگی از مهاجرین با بیعت ابوبکر(رضی الله عنه) مخالف بودند. چنانچه عمر بن الخطاب تصریح کرده و می گوید: حین توفی الله نبیه - أن الانصار خالفونا، واجتمعوا بأسرهم فی سقیفة بنی ساعدة و خالف عنا علی و الزبیر و من معهما(7). هنگام رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - انصار با ما مخالف بوده و مخالفت کردند، و همگی در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده، و (حضرت) علی و زبیر و همراهان آنان نیز با ما مخالف بودند، بنابراین این چگونه مدعی هستیم که خلاف ابوبکر باجماع و اتفاق مسلمین بوده؟

سؤال ۴: آیا صحیح است که برخی از رهبران و ائمه و فقهاء و محدثین سلف و کسانیکه مورد اعتماد در مذهب هستند، به گفته امام زهري حرام زاده و اولاد زنا هستند؟ من این مطلب را در کتاب المحلی امام ابن حزم دیده و بسیار در فکر فرو رفتم راستی ما باید از حرامزادگان پیروی کنیم؟! آنجا که سخن از امامت جماعت ولد الزنا به میان آورده و امامت او را جایز می شمارد، به نقل از امام زهري می گوید: «عن الزهري قال: كان أئمة من ذلك العمل، قال وكيع: يعني من الزنا(8)». و شعبه پس از دو سال و هرم بن حسان پس از چهار سال و امام مالک بیش از سه سال، و امام شافعی پس از چهار سال، از مرگ پدر - متولد شد(9)

سؤال ۵: آیا صحیح است که می گویند: امام ابوحنیفه امام اعظم ما، قبلاً نصرانی بوده. یعنی در حالیکه پدرش مسیحی بوده او به دنیا آمده. و بعدها اسلام اختیار کرده. خطیب بغدادی از ابن أسباط نقل می کند: «ولد ابوحنیفه و ابوه نصرانی(10)».

سؤال ۶: آیا صحیح است که می گویند: حضرت علی(رضی الله عنه) (و عباس بن عبدالمطلب - عم پیامبر اکرم - حکومت ابوبکر و عمر بن الخطاب(رضی الله عنه) (را حکومتی بر اساس دروغ و خیانت، پیمان شکنی و گناهکاری می دانستند. و تا آخر عمر نظرشان همین بود. در صحیح مسلم آمده که، عمر بن الخطاب به حضرت علی و عباس می گوید: «فلما توفي رسول الله قال ابوبکر: أنا ولي رسول الله، فجتئنا تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث إمرأته عن أبيها، فقال ابوبکر قال رسول الله: ما ثورت ما تركنا صدقة، فرأيتما كاذباً أثماً، غادراً خائناً، والله يعلم إنه لصادق بارٌّ راشد تابع للحق ثم توفي ابوبکر وأنا ولي رسول الله - صلي الله عليه و سلم - وولي أبي بكر فرأيتما كاذباً أثماً غادراً خائناً(11)».

سؤال ۷: آیا صحیح است که می گویند امام بخاری همین حدیث را در بیش از چهار جای از کتاب خود آورده ولی این عبارت - دروغگو، خائن، پیمان شکن و گناهکار - را حذف کرده. و به جای آن عبارت کذا و کذا و یا عبارت «کلمتکما واحده» آورده. تا بدین ترتیب نظر منفی اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و سلم نسبت به حکومت حضرت ابوبکر و عمر، معلوم نشود.؟! می گویند: امام بخاری، در باب خمس، و نفقات، و الاعتصام، و فرائض؛ روایت را نقل ولی در آن تصرف و تغییر داده، در کتاب نفقات گفته: تزعمان أن ابابکر کذا و کذا. و در فرائض گفته: ثم جنتمانی و کلمتکما واحده..

سؤال ۸: آیا صحیح است که می گویند: بخاری در حذف و تغییر احادیث به نفع بعضی از صحابه مهارت خاصی دارد، و آنجا که پای گناه و فسق بعضی از صحابه به میان بیاید فوراً حدیث را سانسور می کند. مثلاً: در مورد سمرة بن جندب، و خرید و فروش مشروبات و اظهار نارضایتی عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) و نفرین کردن او را. مسلم با صراحت در کتاب بیع آورده ولی بخاری به جای نام سمرة، کلمه «فلان» می آورد. «بلغ عمر أن فلاناً باع خمرأ، فقال: قاتل الله فلاناً» (12) «... حدیث در صحیح مسلم ذکر شده و عبارت آن «قاتل الله سمرة بن جندب» است.

سؤال ۹: آیا صحیح است که می گویند: حضرت عمر بن الخطاب در اسلام خود شک داشت و عقیده داشت که جزء منافقین است. امام ذهبی در تاریخ خود آورده که حضرت عمر از حذیفة بن الیمان عاجزانه می خواست که به او بگوید: آیا جزء منافقان هستم یا نه؟! «حذیفة أحد أصحاب النبي... كان النبي - صلي الله عليه و سلم - أسرَّ إليه أسماء المنافقين... وناشده عمر بالله: أنا من المنافقين؟» (13) ..

سؤال ۱۰: آیا صحیح است که می گویند نوزاد و مولودی پست تر و بدتر از ابوحنیفه در اسلام متولد نشده، و او دوباره کافر شده و او را توبه دادند؟ بخاری می گوید: استتیب ابوحنیفه من الکفر مرتین. و سفیان بن عیینه - هنگامیکه خبر رحلت ابوحنیفه را شنید گفت: کان یهدم الاسلام عروة عروة، وما ولد في الاسلام مولود أشأم منه پس چگونه ما او را امام مذهب خود می دانیم؟ (14)

سؤال ۱۱: آیا صحیح است که بعضی از اصحاب پیامبر جزء منافقان بوده و هرگز وارد بهشت نمی شوند؟ در صحیح مسلم از پیامبر اکرم آورده است: فی أصحابی اثنا عشر منافقاً، فیهم ثمانية لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط (15) ...

سؤال ۱۲: آیا درست است (آنچه گفته می شود) که امام بخاری جزء نواصب و دشمنان اهل بیت پیامبر اکرم است؟ چون او از نواصب و کسانیکه به حضرت علی دشنام می دادند حدیث روایت می کند. همانند حریر بن عثمان حمصی که هر صبح و شام هفتاد مرتبه حضرت علی را لعن می کرد (17) (16). و ثور بن یزید حمصی (19) (18) ثعلبی که حسنین را سب می کرد (20) بیت پیامبر بوده و آنان را در شعر و سروده های خود استهزاء می کرد (21) عمران بن حطان مدح کننده قاتل حضرت علی (رضی الله عنه) (22) (حازم) (23) هستند که امام بخاری در صحیح خود از آنان حدیث نقل می کند در حالیکه حتی یک حدیث از امام جعفر بن محمد (رضی الله عنه) (که از نظر - ما اهل سنت - بسیار محترم و دارای جایگاه عظیم است نقل نمی کند.

سؤال ۱۳: آیا صحیح است پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - هر زمان که آمدن وحی برایشان به تأخیر می افتاد یا قصد خودکشی می کرد، و کراراً می خواست خود را از فراز قلعه پرت کند و یا در نبوت خود به شک افتاده و گمان می کرد که وحی به خانه عمر بن الخطاب انتقال یافته و ایشان از این پس پیامبر شده؟

امام بخاری می گوید: «وَقَتَّرَ الْوَحْيَ فِتْرَةَ، حَتَّى حَزَنَ النَّبِيَّ فِيمَا بَلَّغْنَا حَزْناً غَدَا مِنْهُ مَرَّراً، كَيْ يَتَرَدَّى مِنْ رُؤُوسِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ، فَكَلِمَا أَوْفَى بِذُرُوءِ جَبَلٍ، لَكَيْ يَلْقَى مِنْهُ نَفْسَهُ، تَبَدَّى لَهُ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا. فَيَسْكُنُ لِذَلِكَ جَأْشَهُ، وَتَقَرَّ نَفْسَهُ، فَيَرْجِعُ فَإِذَا طَالَتْ عَلَيْهِ فِتْرَةُ الْوَحْيِ غَدَا لِمِثْلِ ذَلِكَ(24)»... و به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نسبت داده شد که فرمود: ما احتبس عني الوحي قط إلا ظننته قد نزل علي آل الخطاب(25).

سؤال ۱۴: آیا صحیح است که ما برای کم کردن از بار شبهه پیشین، به شیعه نسبت دادیم که - نعوذ بالله - ، می گویند: جبرئیل در رساندن وحی اشتباه کرده، و قرار بود که بر علی(رضی الله عنه) نازل شود، ولی اشتباه وحی را بر پیامبر فرود آورد. در حالیکه در هیچ یک از کتابهای شیعه آورده نشده.. و این مطلب را برای اولین بار عامر شعبی که جزء مخالفین و دشمنان حضرت علی(رضی الله عنه) و شیعیان او بود. به شیعه نسبت داده و ابن عبد ربه از او نقل می کند(26).

سؤال ۱۵: آیا صحیح است آنچه را که می گویند حضرت خلیفه ثانی در دوران خلافتش حکم تیمم را نمی دانست و اگر کسی از او می پرسید در صورت جنابت و نبودن آب تکلیف چیست؟ در جواب می گفت: نماز را ترک کن تا آب پیدا شود! و اگر تا دو ماه هم آب نمی یافت حضرت خلیفه نماز نمی خواند. امام نسائی چنین روایت می کند: «كُنَّا عِنْدَ عَمْرِو فَاتَّاهَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رُبَّمَا نَمَكْتُ الشَّهْرَ وَالشَّهْرَيْنِ وَلَا نَجِدُ الْمَاءَ؟ فَقَالَ عَمْرٌ: أَمَا أَنَا فَإِذَا لَمْ أَجِدِ الْمَاءَ لَمْ أَكُنْ لِأَصْلِي حَتَّى أَجِدَ الْمَاءَ(27)»...

سؤال ۱۶: آیا صحیح است که ما اهل سنت ابوبکر را از پیامبر اکرم بالاتر می دانیم؟ و می گوئیم که زنی نزد پیامبر آمده و گفت خواب دیدم درختی که در خانه ام هست شکسته پیامبر فرمود شوهرت می میرد، او ناراحت شده، و از محضر حضرت بیرون آمده و در راه ابوبکر را دید و خواب را برای او تعریف کرد. ابوبکر گفت: شوهرت از سفر باز می گردد. همانطور هم شد، آن زن روز بعد بعنوان گلیه نزد پیامبر آمده، و اعتراض کرد، ناگهان جبرئیل نازل شده و گفت خدا شرم دارد از اینکه دروغ بر زبان ابوبکر صدیق جاری کند، یعنی بر زبان پیامبر دروغ جاری بشود تا مبدا شخصیت ابوبکر زیر سؤال برود(28). یا محمد! الذی قلته هو الحق، ولكن لما قال الصديق إنك تجتمعين به في هذه الليلة. إستحيا الله منه أن يجري علي لسانه الكذب لانه صديق فأحياه كرامة له».

سؤال ۱۷: آیا صحیح است که می گویند به دستور عائشه ام المؤمنین از آوردن جنازه سید شباب اهل الجنة (سرور جوانان اهل بهشت). (امام حسن مجتبی) کنار قبر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - جلوگیری شد؟ در حالیکه خود عائشه در خواست کرد که جنازه سعد بن ابی وقاص را به مسجد پیامبر آورده و بر آن نماز گذارند(29). امام حسن(رضی الله عنه) جزء مؤمنین نبود؟

سؤال ۱۸: می گویند: ابوبکر(رضی الله عنه) پس از پنجاه نفر و حتی پس از عمر بن الخطاب اسلام آورد، چنانچه از سعد بن ابی وقاص نقل شده ادعای بعضی مبنی بر اینکه او اولین مردی است که اسلام آورد، دروغ و کذب است» محمد بن سعد، قلت لأبي، أكان ابوبكر أولكم إسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله أكثر من خمسين(30)».

سؤال ۱۹: آیا صحیح است که می گویند حضرت عائشه قبل از ازدواج با پیامبر اکرم، شوهر کرده، و نام همسرش جبیر بود. و ابوبکر او را باز پس گرفته و پس از گرفتن طلاق، او را به عقد پیامبر اکرم در آورده؟ و می گویند علت تأکید فراوان عائشه بر اینکه من بکر بودم. شاید دفع این احتمال باشد. ابن سعد: خطب رسول الله - صلی الله علیه و سلم - عائشه الي أبي بكر الصديق: فقال: يا رسول الله، اني كنت اعطيها مطعماً لابنه جبیر، فدعني حتي أسئلهما منهم فاستلهما منهم فطلقها، فتزوجها رسول الله - صلی الله علیه و سلم - (31) «البتة - تا آنجا که می دانم - احدي از شیعه این عقیده را ندارد، و در هیچ یک از کتابهای آنان این مطلب یافت نمی شود، ولي متأسفانه در این کتاب، که از قدیمی ترین - منابع ما اهل سنت است. این قصه آمده است ذهبي از عائشه نقل می کند: «لقد أعطيت تسعاً ما أعطيتها امرأه بعد مريم: لقد نزل جبرئيل بصورتی... ولقد تزوجني بکراً وما تزوج بکراً غیري ..وان كان الوحي لينزل عليه واني لمعه في لحافه(32)»...

سؤال ۲۰: آیا صحیح است آنچه می گویند: حتی یک حدیث صحیحی که پیامبر - صلی الله علیه و سلم -، ابوبکر را صدیق خوانده، و یا عمر، را فاروق خوانده باشد نداریم، و آنچه آمده راجع به حضرت علی است؟

چنانچه طبری به نقل از عباد بن عبدالله می گوید: «سمعت علیاً یقول: أنا عبدالله و اخو رسوله وأنا الصديق الأكبر. لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر، صلیت مع رسول الله - صلی الله علیه و سلم - قبل الناس بسبع سنین(33)»

سؤال ۲۱: آیا درست است آنچه می گویند که ابوهیره(رضی الله عنه)، دزد بوده و از اموال بیت المال مبالغ کلانی را اختلاس کرده بود و عمر بن الخطاب به او می گفت: یا عدو الله و عدو کتابه سرقت مال الله(34). قرآن. اموال خدا را به سرقت بردی.

سؤال ۲۲: آیا درست است آنچه می گویند: حدیث عشره مبشره از موضوعات و دروغ پردازیهای حکومتی اموی و عباسی بوده و اگر صحیح بوده بخاری و یا مسلم آنرا نقل می کردند.

و اگر صحیح بود: چرا ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما -، در روز سقیفه به آن استدلال نکرده، و حال آنکه به هر ضعیف و غیر ضعیفی استناد کردند.

و استناد آنان به چنین حدیثی برای محکم کردن موقعیت آنان بسیار مهم و لازم بود.

و می گویند: دو سند دارد، در سند اول: حمید بن عبد الرحمن بن عوف است. که حمید از پدرش عبدالرحمن نقل می کند، در حالیکه حمید هنگام رحلت پدر یک ساله بوده(35) است که بخاری، و ابن عدی، و عقيلي و دیگران او را تضعیف کرده اند(36)

سؤال ۲۳: می گویند جریان ازدواج عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر امیر المؤمنین(رضی الله عنه) از اکاذیب و اساطیر است. چون اولاً: در هیچ یک از صحاح ستة تفصیل جریان نیامده.

ثانیاً: به گفته بعضی از محققان اسلامی. حضرت علی(رضی الله عنه) دختری به نام ام کلثوم نداشته(37) عبدالله بن جعفر ازدواج کرده بود.

ثالثاً: تشابه اسمی شده، و عمر درخواست ازدواج با ام کلثوم دختر ابوبکر را کرده بود. که آن هم در ابتدا مورد موافقت قرار گرفته ولی پس از آن با مخالفت عائشه رو برگردید و انجام نشد(38)

رابعاً: ازدواج عمر با زنی به نام ام کلثوم - محقق شده ولی او دختر جرجول مادر عبیدالله بن عمر است(39)رضی الله عنه (ندارد).

خامساً: حقایق تاریخی، دروغ بودن این جریان را به اثبات می رساند آنجا که می گویند پس از مرگ عمر(رضی الله عنه)، محمد بن جعفر و پس از مرگ او برادرش عون بن جعفر با او ازدواج کرد. در حالیکه: خود تاریخ(40)دارد که این دو برادر در جنگ تستر - که در زمان عمر بود به شهادت رسیدند.

سادساً: مدعی هستند پس از این دو برادر عبدالله بن جعفر، - برادر سوم - با او ازدواج کرد. در حالیکه او با حضرت زینب ازدواج کرده بود - و او را داشت - آیا او جمع بین الاختین کرده است؟(41)

سؤال ۲۴: آیا صحیح است که حضرت علی(رضی الله عنه) از مجالست و نشست و برخاست و رودررویی با عمر بن الخطاب بشدت متنفر بوده، به گونه ای که هر وقت ابوبکر و یا علی درخواست نشستی با او می کرد، حضرت به او شرط می کرد که کسی همراه او نباشد یعنی عمر همراه او نیاید، چنانچه امام بخاری می گوید:

أرسل - علي(رضی الله عنه) - الي ابي بكر أن إئتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر(42)...

با این نصوص و اسناد، چگونه ادعا می کنیم که روابط اهل بیت پیامبر با خلفاء حسنه بوده؟

سؤال ۲۵: آیا صحیح است که عمر بن الخطاب و حفصه به تورات، گرایش فوق العاده ای داشته و آنرا - همانند قرآن - قرائت می کرده، و در فراگیری آن تلاش می کردند؟

عبدالرزاق: «إن عمر بن الخطاب مرّ برجل يقرأ كتاباً. سمعه ساعة فاستحسنه فقال للرجل: أتكتب من هذا الكتاب؟ قال: نعم، فاشترى أديماً لنفسه، ثم جاء به إليه، فنسخه في بطنه وظهره ثم أتى به النبي - صلي الله عليه وسلم - فجعل يقرأه عليه. وجعل وجه رسول الله - صلي الله عليه وسلم -

يتلون، فضرب رجل من الانصار بيده الكتاب. وقال: ثكلتك امك. يابن الخطاب ألا تري إلي وجه رسول الله - صلي الله عليه وسلم - منذ اليوم. وأنت تقرأ هذا الكتاب؟! فقال النبي - صلي الله عليه وسلم - عند ذلك: إنما بعثت فاتحاً وخاتماً وأعطيت جوامع الكلم. وفواتحه. واختصر لي الحديث اختصاراً، فلا يهلككم المتهاون(43)

2- درباره حفصه دختر عمر نیز چنین مطلبی نقل شده، که او در محضر پیامبر - صلي الله عليه وسلم - کتاب امتهای قبل را می خواند. و پیامبر - صلي الله عليه وسلم - نیز بسیار ناراحت شده به گونه ای که رنگ مبارکش تغییر کرده و فرمود: اگر حضرت یوسف امروز این کتاب را بیورد و از او پیروی کنید گمراه می شوید.

عن الزهري: أن حفصة زوج النبي - صلي الله عليه وسلم - جاءت الي النبي - صلي الله عليه وسلم - بكتاب من قصص يوسف، في كتف، فجعلت تقرأ عليه والنبي يتلون وجهه، فقال: والذي نفسي بيده لو أتاكم يوسف وأنا فيكم فاتبعتموه وثركتموني لضللتكم(44)

و در مدینه منوره منطقه ای است به نام مسکه، معروف است که عمر(رضی الله عنه) در این مکان تورات را می آموخت.

سؤال ۲۶: آیا صحیح است که می گویند: آهسته خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» از بدعتهای امویان است و بر خلاف سنت است چنانچه زهري تصریح کرده و ابوهریره(45)بیت جهر به آن داشتند و در زمان پیامبر -

صلي الله عليه و سلم - در نماز نام خداوند، به طور آهسته و باصطلاح به إخفات گفته نمی شد. و به گفته فخر رازی بطور تواتر و یقین، حضرت علي به طور جهر و علنی تسمیه را بجا می آورد(46)

زهري مي گوید: اول من قرأ» بسم الله الرحمن الرحيم» سرّاً بالمدينة عمرو بن سعيد بن العاص(47) نماز آهسته خواند.

سؤال ۲۷: آیا صحیح است که می گویند حنابله مدعی هستند که قرآن تحریف شده چون - بسم الله - را در نماز نمی خوانند و می گویند جزء قرآن نیست. در حالیکه این آیه در اول تمامی سوره های قرآن - مگر سوره توبه - آمده. و این به معنای تحریف و زیاده در قرآن است.

ذهبي مي گوید: در سال ۴۷ هـ: «ثارت الحنابلة ببغداد و مقدمهم ابويعلي و ابن التميمي وانكروا الجهر بالبسملة و منعوا الجهر والترجيع في الاذان والقنوت، ونهوا امام مسجد باب الشعير عن الجهر بالبسملة فأخرج مصحفاً وقال: أزيلوها من المصحف حتي لا أتلوها(48).»

سؤال ۲۸: آیا صحیح است که امام بخاری می فرماید: اگر دو نوزاد از یک گاو و یا بز شیر بنوشند و تغذیه شوند خواهر و برادر رضاعی شده و باصطلاح نشر حرمت می شود. و بعدها نمی توانند با هم ازدواج کنند. چون از یک جا شیر خورده اند!!! اگر چنین باشد بسیاری انسانها با هم خواهر و برادرند!

امام سرخسي مي گوید: «لو أن صببين شربا من لبن شاة او بقرة، لم تثبت به حرمة الرضاع لأن الرضاع معتبر بالنسب وكما لا يتحقق النسب بين آدمي وبين البهائم، فكذلك لا تثبت حرمة الرضاع بشرب لبن البهائم،

وكان محمد بن اسماعيل البخاري صاحب التاريخ - رضي الله عنه - يقول: تثبت الحرمة وهذه المسألة كانت سبب إخراج من بخارا، فانه قدم بخارا في زمن أبي حفص الكبير - رحمه الله - وجعل يفتي، فنهاه أبو حفص - رحمه الله - وقال: لست بأهل له، فلم ينته حتي سئل عن هذه المسألة، فأفتي بالحرمة فاجتمع الناس، وأخرجوه».

سؤال ۲۹: آیا صحیح است که می گویند حکومت بنی امیه با نام «علي» مخالف بوده و هر نوزادی را که به این اسم نامیده می شد او را می کشتند. چنانچه شخصی به نام رباح اسم فرزندش را از ترس آنان به «عُلي» تغییر داد!.. با این وضع چرا ما از این حکومتها سفاک و جائر دفاع می کنیم(49):

امام مزي مي گوید: «كانت بنو امية إذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه، فبلغ ذلك رباحاً، فقال: هو - علي بن رباح - علي وكان يغضب علي ويحرّج علي من سمّاه به(50)

سؤال ۳۰: آیا نامگذاری به نام محمد - صلي الله عليه و سلم - و یکی از نامهای پیامبران ممنوع و حرام است؟ پس چرا حضرت عمر طی بخشنامه ای به کوفه، نام گذاری به نام پیامبران را ممنوع کرده و در مدینه نیز دستور داد هر کس به نام «محمد» است باید آنرا تغییر دهد؟ امام عینی می گوید: «كان عمر كتب الي أهل الكوفة: لاتسموا احداً باسم نبي، و أمر جماعة بالمدينة بتغيير أسماء أبناءهم المسمين بمحمد - صلي الله عليه و سلم - حتي ذكر له جماعة من الصحابة انه - صلي الله عليه و سلم - اذن لهم في ذلك فتركهم(51).»

راستي كار بنی امیه - در کشتن افراد هم نام علي - و کار حضرت عمر در ممانعت از نامگذاری به نام «محمد» مکمل یکدیگر و در برگیرنده یک پیام و گام برداشتن در یک مسیر و برای یک هدف مشترک نیست؟

سؤال ۳۱: آیا ذکر فضائل (علي) رضي الله عنه (ممنوع بوده؟ و دشنام و سب علي آزاد و حکومت از اين كار تشويق مي کرده؟ چرا و به چه انگيزه اي؟ راستي بردن نامي از علي و فضائل او بهاي سنگين اعدام را در پي داشت؟

عبدالله بن شداد صحابي مي گوید: آرزو دارم به من اجازه بدهند يك صبح تا ظهر، فضائل علي بگويم سپس مرا اعدام کنند.

امام ذهبي مي گوید: «عبدالله بن شداد: وددت أني قمتُ علي المنبر من غدوة الي الظهر، فأذكر فضائل علي بن ابيطالب رضي الله عنه ثم انزل، فيضرب عنقي(52)»

سؤال ۳۲: چرا لعن ابن عم رسول و زوج البتول در زمان حضرت معاويه آزاد، و به وسيله حکومت ایشان ترويج داده مي شد.

1- حموي بخدادی درباره سجستان مي گوید: «و أجلّ من هذا كله انه لعن علي بن ابيطالب - رضي الله عنه - علي منابر الشرق والغرب ولم يلعن علي منبرها إلا مرة وامتنعوا علي بني امية حتي زادوا في عهدهم أن لا يلعن علي منبرهم أحد... وأي شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخي رسول الله. علي منبرهم وهو يُلعن علي منابر الحرمين مكة والمدينة؟(53)»

يعني حضرت علي(رضي الله عنه) - در دوران بني اميه - در مشرق و مغرب بلاد اسلامي بر سر منابر مورد لعن قرار گرفت و تنها جائي كه با اين بدعت مخالفت كردند - اهالي سيستان بودند و اين يك شرافت بزرگي براي آنان است كه از لعن كردن برادر رسول الله - صلي الله عليه و سلم - امتناع كردند.

2- ابوالفرح اصفهاني مي گوید: نال المغيرة (54) من علي ولعنه ولعن شيعته(55).

در حاليكه به نقل امام احمد، پیامبر - صلي الله عليه و سلم - به حضرت علي فرمود من سبک فقد سبني(56) دشنام داده است.

سؤال ۳۳: آیا صحيح است آنچه مي گویند: حتي يك روايت صحيح از پیامبر اکرم درباره دست روي دست گذاشتن در نماز (قبض) نداريم؟ و مهمترين مدرکي كه آورده شده نقل کتاب بخاري و مسلم است. و هر دو

روايت از نظر سند مرسل - و بلکه از نظر دلالت هم مخدوش - است چنانچه امام عيني(59)(58)(57)

با اين حال چرا ما اصرار داريم كه در نماز دست روي دست بگذاريم؟ آیا اين يك بدعت نيست؟

سؤال ۳۴: آیا صحيح است كه مي گویند پیامبر اکرم و صحابه بر سنگ و كلوخ و خاك و يا يك قطعه از حصير بافته به نام خمره سجده مي كردند؟

انس مي گوید: «كان رسول الله يُصلي علي الخمره و يسجد عليها(60)» يعني پیامبر قطعه حصيري داشت به نام خمره و بر آن سجده مي كرد

جابر بن عبدالله انصاري مي گوید: «كنت أصلي مع رسول الله - صلي الله عليه و سلم - الظهر فأخذ قبضة من الحصي في كفي حتي تبرّد، و أضعها بجبهتي اذا سجدت من شدة الحر(61)».

یعنی نماز ظهر را با پیامبر اکرم به جماعت می خواندم. پس مشتکی از سنگ ریزه و شن از زمین برمی داشتم تا خنک شود و سپس بر آن سجده می کردم.

سؤال من این است که: ما چرا به شیعه اعتراض می کنیم. در حالیکه خود پیامبر - صلی الله علیه و سلم و صحابه بر سنگ و ریگ و شن سجده می کردند؟

سؤال دیگر اینکه: ما به چه دلیل بر فرش نماز می خوانیم در حالیکه پیامبر - صلی الله علیه و سلم و صحابه بر آن نماز نمی خواندند، بلکه یا بر زمین و یا خمره، و یا قطعه سنگ و شن و خاک سجده کردند؟

سؤال ۳۵: چگونه حدیث عشره مبشره صحیح است و حال آنکه متضمن اضرار می باشد، و این به معنای تضاد در دین و بطلان دین است چون جمع بین الاضرار از محالات عقلی است(62). با عمر فرق می کرد. و گاهی یکدیگر را نفی می کردند خط مشی عثمان با هر دو فرق می کرد. و خط مشی علی(رضی الله عنه) با هر سه فرق داشت. و اصلاً ارزشی برای سیره شیخین قائل نبود. و به همین جهت در روز شوری شرط پیروی از سیره شیخین را نپذیرفت(63).

خط مشی و روش عبدالرحمن بن عوف با عثمان کاملاً متناقض و

متضاد بود، و تا آخر عمر با او قهر کرده و در این حال فوت شد. خط مشی و روش حضرت علی(رضی الله عنه) با طلحه و زبیر فرق می کرد و لذا ریختن خونشان را مباح می دانست و آنها نیز جنگ با حضرت علی(رضی الله عنه) را جایز و قتل او را مباح می دانستند حال آنکه همه اینان جزو عشره مبشره هستند. یعنی همه این روشهای متناقض امضا شده و، اسلام و آیین پیامبر آنها را می پذیرد؟

سؤال ۳۶: چگونه ما منکر ولایت حضرت علی(رضی الله عنه) می شویم و حال آنکه علمای احناف همچو حاکم حسکانی می گوید: «اولی الامر حضرت علی(رضی الله عنه) است» اولی الامر هو علی الذي ولاه الله بعد محمد - صلی الله علیه و سلم - في حياته حين خلفه رسول الله بالمدينة(64)»

سؤال ۳۷: آیا صحیح است که امام شافعی و امام رازی و امام یحیی بن معین و جمع کثیری از علمای اهل سنت تقیه در برابر مسلمان را جایز می دانند؟ چنانچه: فخر رازی ذیل آیه شریفه: «إلا أن تتقوا منهم تقاة(65)» (به آن تصریح کرده و از شافعی نیز نقل کرده(66))

می کند بر جواز تقیه به هنگام مواجهه با کافران مقتدر و غالب ولی مذهب شافعی این است که اگر وضعیت مشابهی بین مسلمانان پیش آید باز هم تقیه برای حمایت از جان مباح می باشد.

امام ذهبی در مقام دفاع از یحیی بن معین که در جریان غائله مخلوق و قدیم بودن قرآن همراه حکومت شده بود می گوید: «هذا أمرٌ ضيق ولا حرج علي من أجاب في المحنة، بل ولا علي من أكره علي صريح الكفر، عملاً بالآية. وهذا هو الحق وكان يحيى - رحمه الله - من أئمة السنة، فخاف من سطوة الدولة، وأجاب تقية(67)»

پس چرا ما به شیعه اعتراض می کنیم، که آنها برای چه تقیه می کنند؟ در جائیکه تقیه از مسلمان جایز باشد. چه ایرادی بر شیعه داریم؟ اگر بگویید: تقیه در برابر کافر جایز است می گوئیم مگر حکومت بنی العباس، حکومت کافرین بود، که یحیی بن معین در برابر آنان تقیه می کرد؟

سؤال ۳۸: آیا صحیح است که می گویند امام زهري و امام مالک از دشمنان حضرت علي و هواداران بني امیه بودند، و لذا فضائل حضرت را

مخفي کرده و حتي یک فضیلت در باره ایشان روایت نکرده اند؟ چنانچه ابن حبان و ابن عساکر، به این حقیقت تلخ اشاره کرده اند.

1- ابن حبان می گوید: «ولستُ أحفظ لمالک ولا للزهري فيما روي من الحديث شيئاً من مناقب علي رضي الله عنه(68)»

2- ابن عساکر .. «عن جعفر بن ابراهيم الجعفري، قال: كنت عند الزهري أسمع منه، فإذا عجز قد وقفت عليه، فقالت: يا جعفري، لا تكتب عنه فإنه مال إلي بني امية وأخذ جوائزهم، فقلت: من هذه؟ قال: أختي خرفت، قالت: خرفت أنت كتمت فضائل آل محمد(69).»

جعفر جعفري می گوید: از زهري حدیث سماع می کردم. ناگهان زن کهن سالی آمده و گفت: ای جعفري از زهري حدیث نقل نکن. چون به بني امیه تمایل یافته، و جوایزشان را دریافت کرده گفتم: این زن کیست؟ زهري گفت: خواهر من است و خرفت - دیوانه - شده است.

آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت - دیوانه - شده ای زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می کنی!

3- کعبی نیز در کتاب خود می گوید: زهري هوادار بني مروان بوده و

هرگز از فضائل علي چیزی نقل نکرده است(70).

آیا کسانی که با فضائل آل محمد سر جنگ دارند و به اصطلاح میغض علي و اهل بیت پیامبر بوده و طرفدار رژیمهای ظالم اموي و عباسي هستند، می توانند اسطوانه های حدیث و فقه و ائمه مذهب شمرده شوند؟

و حال آنکه ذهبي از ابوسعید و جابر نقل می کند که می گویند: ما کنا نعرف منافقي هذه الأمة الا بیغضهم علیاً(71)

سؤال ۳۹: آیا صحیح است که می گویند: سعد بن ابی وقاص(رضي الله عنه - که جزء عشرة مبشره و یکی از اصحاب شوراي شش نفره است - حلال زاده نبوده، چنانچه امام غزالي فرموده: كان من أولاد الزنا(72).

سؤال ۴۰: آیا صحیح است که یک چهارم احادیث بخاري از زهري است در حالیکه او اولاً: از منحرفان از علي بود(73)

ثانیاً: جزء یاران و اعوان ظلمه بود - چنانچه آلوسی و امام ذهبي

می گویند: خالط و نادم خلفاء بني امية مثل عبد الملك ووليد وسليمان وعمر بن عبد العزيز ويزيد بن عبد الملك. وكان معلماً لأولادهم ومرشداً لهم في الحج(74).

و امام ذهبي از جعفر بن محمد صادق(رضي الله عنه) نقل می کند: إذا رأيتم الفقهاء قد ركنوا الي السلاطين فاتهم(75)

ثالثاً: توجیه گر کارهای بني امیه، و سرپوش گذار بر جنایات آنان بود: چنانچه عمرو بن عبید می گوید: مندیل الأمراء(76) افسد نفسه بصحبتة الملوك(77)

محمد بن اشکاب گفته: کان جندیٰ لبني امیة (78)

خارجة بن مصعب گفته: کان صاحب شرط بني امیة (79)

و گفته اند: کان یعمل لبني امیة .. (80) کان منديل الامراء (81)

سؤال ۴۱: می گویند کعب الاحبار یهودی که بسیار مورد اعتماد حکومت در دوران خلیفه دوم (رضی الله عنه) و حکومت امویان بود، پس از اظهار اسلام، بر قرائت تورات و ترویج آن مداوم بوده. و او یکی از متهمان اصلی نفوذ اسرائیلیات در تفسیر قرآن بوده و چنانچه ابن کثیر (82) حنفی (83)

امام ذهبی می گوید: کان یحدثهم عن الکتب الإسرائیلیة (84) صحابه از کتابها و روایات اسرائیلیات - که معمولاً کذب و خلاف واقع است - نقل می کرد.

سؤال ۴۲: آیا درست است که می گویند: ابوهریره که راوی پنج هزار حدیث است، و فقط امام بخاری از او بیش از چهارصد حدیث آورده، این شخص، مورد وثوق حضرت علی، و عمر و عائشه نبوده (85)

ابوحنیفه می گوید: تمامی صحابه عادل هستند مگر: ابوهریره و انس بن مالک و (86)...

و عمر بن الخطاب پس از تأدیب او به او گفت: یا عدو الله و عدو کتابه (87)

و عائشه در مقام اعتراض به او گفت: اکثرت عن رسول الله (88) دیگر گفته: ما هذه الأحادیث التي تبلغنا أنك تحدث بها عن النبي هل سمعت إلا ما سمعنا؟ وهل رأيت إلا ما رأينا؟ (89)

و مروان حکم، در مقام اعتراض می گوید: مردم ترا متهم می کنند که این حجم زیاد از احادیث با مدت زمانی - کوتاه - که با پیامبر بودی تناسب ندارد آن الناس قد قالوا: اکثر الحدیث عن رسول الله و انما قدم قبل وفاته بیسیر. (90)

و گاهی که می گفت: حدثني خليلي ابوالقاسم، حضرت علی (رضی الله عنه) او را منع کرده و گفت: متي كان خليلاً لك (91) حدیث کرد. حضرت علی در مقام رد او می گفت: چه زمان پیامبر دوست تو

بود!!

و فخر رازی می گوید: إن كثيراً من الصحابة طعنوا في أبي هريرة و بيّناه من وجوه: أحدها: أن أبا هريرة روي أن النبي - صلي الله عليه و سلم - قال: من أصبح جنباً فلاصوم له، فرجعوا الي عائشة و ام سلمة فقالتا: كان النبي يصبح ثم يصوم. فقال: هما أعلم بذلك. أنبأني بهذا الخبر الفضل بن عباس، و اتفق أنه كان ميتاً في ذلك الوقت (92)

و ابراهيم نخعي درباره احادیث او می گوید: کان اصحابنا يدعون من حدیث ابي هريرة (93)

و می گوید: ما كانوا يأخذون من حدیث أبي هريرة إلا ما كان من حدیث جنة أو نار (94)

سؤال ۴۳: آیا صحیح است که ابوهریره روایاتی را در قدح و تنقیص و کوچک کردن مقام انبیاء نقل کرده و بخاری آنرا در صحیح خود نقل می کند؟ برای نمونه:

1- حضرت ابراهیم سه بار دروغ گفته (نعوذ بالله).

لم يكذب ابراهيم إلا ثلاث كذبات(95)

فخر رازي مي گوید: کسی به انبیاء خدا دروغ را نسبت نمی دهد مگر زندق باشد. لا يحکم بنسبة الکذب إليهم إلا الزندق(96)

و در جای دیگر می گوید: نسبت دروغ به راوی حدیث - ابوهریره - آسانتر از نسبت آن به خلیل الرحمن است(97)

2- ابوهریره می گوید: حضرت موسی پس از غسل کردن در آب لخت و عریان در جمع بنی اسرائیل حاضر شد، و تمامی بدن او مکشوف بود، به گونه ای که عورت او هم - نعوذ بالله - دیده شد و اتهام به بیماری ادره - فر بودن - او نیز دفع شد.

فرأوه عريانا أحسن ما خلق الله، وأبرأه مما يقولون(98)

سؤال ۴۴: آیا صحیح است که می گویند: شیطان به هنگام وحی بر پیامبر، در ایشان نفوذ می کرد. و مطالبی را القاء می کرد که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - گمان می برد وحی است. ولی خداوند آنرا باطل و خنثی می کرد.

بخاری در تفسیر سوره حج از ابن عباس نقل می کند: «في أميته» اذا حدّث ألقى الشيطان في حديثه، فيبطل الله ما يلقي الشيطان ويحكم آياته(99)«...»

و عسقلاني می گوید: «جري علي لسانه حين أصابه سئة وهو لا يشعر وقيل: انّ الشيطان ألجأه الي أن قال بغير اختياره(100)«...»

يعني - تفسیر آیه چنین است:

1- شیطان مجبور کرد. پیامبر را که مطلبی بدون اختیار بگوید!!

2- به هنگام چرت و یا خواب رفتن، چیزی - بدون اختیار - بر زبان پیامبر - صلی الله علیه و سلم جاری می شود!!

سؤال ۴۵: می گویند تمامی احادیثی را که در فضیلت معاویه نقل می کنند دروغ است و حتی یک روایت - صحیح - در فضل او نداریم.

و به این حقیقت، بزرگان ما اهل سنت و سلفیها، اقرار کرده اند. (نظیر ابن تیمیه و عینی و ابن حجر، و فیروزآبادی در کتاب سفر السعادة) و...

1- ابن تیمیه می گوید: طائفة وضعوا لمعاوية فضائل ورووا الحديث عن

النبي - صلي الله عليه و سلم في ذلك كلها كذب(101)

2- عینی می گوید: فان قلت: قدورد في فضله - معاوية - أحاديث كثيرة. قلت: نعم، ولكن ليس فيها حديث صحيح يصح من طرف الأسناد. نصّ عليه ابن راهويه والنسائي وغيرهما. فلذلك قال البخاري: باب ذكر معاوية ولم يقل: فضله، ولا منقبته(102).

یعنی اگر بگوئید: در فضیلت معاویه احادیث زیادی نقل شده، می گوئیم: آری، ولی از نظر سند، هیچکدام صحیح نیست. و این معنا را بزرگانی همچو اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران نیز گفته اند.

بدین جهت: بخاری در عنوان بحث معاویه گفته است: «باب ذکر معاویه» نام خود معاویه را آورده، ولی نگفته: باب فضل و یا مناقب معاویه. چون مناقب و فضائل، به سند صحیح نرسیده است.

3- شوکانی می گوید: إتفق الحفاظ علي أنه لم يصح في فضل معاوية حديث.

یعنی حتی یک حدیث صحیح در فضیلت معاویه نداریم (103)

4- ابن حجر در شرح حال اسحاق بن محمد سوسی می گوید:

ذلك الجاهل الذي أتى بالموضوعات السمجة في فضائل معاوية، رواها عبيدالله السقطي، عنه فهو المتهم بها أو شيخه (103).

یعنی این شخص، همان جاهل و نادانی است که احادیث جعلی و دروغ را در فضیلت معاویه آورده. و عبيدالله سقطی از او نقل می کند. و فرد متهم به دروغ و جعل، یکی از آن دو نفر است.

سؤال ۴۶: آیا صحیح است که می گویند: عبدالله بن زبیر مدتهای مدیدی خطبه جمعه را ایراد کرده ولی نام پیامبر و صلوات بر پیامبر را نیاورده و بهانه او این بوده که خاندان - نعوذ بالله - بدی دارد. و نمی خواهد، آنها احساس غرور کنند.

ابن ابی الحدید می گوید: قطع ابن الزبير في الخطبة ذكر رسول الله جُمعاً كثيرة، فاستعظم الناس ذلك فقال: إني لا أَرغب عن ذكره ولكن له أهيل سوء إذا ذكرته أتلعوا أعناقهم. فأنا أحب أن أكتبهم (104)».

و ابن عبد ربه می گوید: «وأسقط ذكر النبي من خطبته (105)»

سؤال ۴۷: می گویند: عبدالله بن زبیر بنی هاشم را در یک زندان عارم، جمع کرده، و قصد داشت همه را به آتش بکشد و برای این کار، هیزم نیز در دهانه زندان قرار داد.

حدید می گوید، «جمع بني هاشم كلهم في سجن عارم وأراد أن يحرقهم بالنار. وجعل في فم الشعب حطباً كثيراً (106)»

سؤال ۴۸: آیا درست است که می گویند: امام بخاری از بعضی صحابه کرام رسول خدا حدیث نقل نمی کند و علت آن فقط و فقط تشیع و گرایش آن صحابی به حضرت علی است. همانند ابوالطفیل صحابی.

عن الخطيب. عن أبي عبدالله بن الأحمز الحافظ، انه سئل: لم ترك البخاري الرواية عن الصحابي أبي الطفيل؟ قال: لانه كان متشيعاً لعلي بن أبي طالب (107)

سؤال ۴۹: آیا صحیح است که در بین صحابه کرام رسول خدا جمع کثیری از آنان شیعه بودند؟ چنانچه ابوحاتم و ابن خلدون و احمد امین و صبحی صالح به این مطلب اشاره کرده اند.

1- ابوحاتم: انّ أوّل اسم لمذهب ظهر في الاسلام، هو الشيعة وكان هذا لقب اربعة من الصحابة: ابوذر، عمار، مقداد وسلمان(108)...

اولين نامي براي مذهبي که در اسلام ظاهر شد، نام شيعة بود که لقب چهار نفر از صحابه پيامبر - صلي الله عليه و سلم - بود.

2- ابن خلدون: كان جماعة من الصحابة يتشيعون لعلي ويرون استحفاقه علي غيره(109)

در میان صحابه گروهی بودند که به حضرت علي گرایش داشته و باصطلاح شيعة بودند، و ایشان را سزاوارتر از دیگران به خلافت اسلامي مي دانستند.

3- احمد امين: وقد بدأ التشيع من فرقة من الصحابة كانوا مخلصين في حبهم لعلي يروونه أحق بالخلافة لصفات رواها فيه. ومن أشهرهم سلمان و ابوذر و المقداد(110)

پيدایش و شروع تشيع در میان گروهی از صحابه پيامبر بود که در محبت به حضرت علي(رضي الله عنه) بسيار مخلص بوده، و ایشان را به خاطر صفات و فضائلي که راجع به او رسیده أحق و سزاوارتر به امامت مي دانستند. و

مشهورترین آنان سلمان و ابوذر و مقداد(رضي الله عنه)بود.

4- صبحي صالح: ابوالطفيل. عباس بن عبدالمطلب و جميع بنيه و عمار و ابويوب.(111)

يعني میان صحابه پيامبر اکرم در دوران پيامبر - صلي الله عليه و سلم - شيعيان و هواداران علي وجود داشتند. پس چرا ما نسبت به شيعة موضع منفي داریم؟ اگر صحابه را بر حق مي دانيم بايد مذهب و روش آنان را هم حق بدانيم.

سؤال ۵۰: آیا درست است که مي گویند در میان صحابه پيامبر اکرم گروهی از روافض بودند يعني علي را بر دیگران ترجيح مي دادند. و همچنین در میان تابعان و فقها و اهل سنت؟

1- ابن عبدالبر: روي عن سلمان و ابي ذر و المقداد. و خباب و جابر و ابي سعيد الخدري و زيد بن أرقم رضي الله عنهم: أنّ علي بن ابي طالب - رضي الله عنه - أول من أسلم. وفضله هواء علي غيره(112).

2- شعبة بن الحجاج مي گوید: حَكَمَ بن عتيبة، علي(رضي الله عنه) (را بر ابوبكر و

عمر ترجيح مي داد(113)

سؤال ۵۱: آیا صحيح است که امام يحيي بن معين - از بزرگترین علماء علم رجال ما اهل سنت متعرض نامحرما از زنان زيبا مي شده و با آنها سخناني غير مناسب مي گفته، و هنگامیکه یک زن زيبايي را مي دید مي گفت: صلي الله عليها - أي علي الجارية الجميلة.. و علي كل مليح.(114)

سؤال ۵۲: آیا درست است آنچه مي گویند: ذهبي تحمل فضائل حضرت علي را نداشت و لذا اگر حديثي در فضيلت حضرت علي مي يافت، آنرا به حق يا به باطل رد مي کرد. چنانچه غماری سني مي گوید: الذهبي اذا رأي حديثا في فضل علي(رضي الله عنه)بأدر إلي إنكاره بحق و بباطل، كان لا يدرى ما يخرج من رأسه(115)

سؤال ۵۳: می گویند در دوران مأمون عباسی، و به تشویق ایشان مردم معاویه را لعن و نفرین می کردند.

«قيل للمأمون: لو أمرت بلعن معاوية؟ فقال: معاوية لا يليق أن يذكر في المنابر، لكن أفتح أفواه أجلاف العرب ليلعنوه في السوق و المحلة و السكة و طرفهم(116)».

سؤال ۵۴: آیا صحیح است که می گویند علماء ما اهل سنت - همانند آلوسی و نووی و ابن حجر و... علم غیب را برای عده ای خاص از مردم جائز می دانند. اگر چنین باشد. با عقیده شیعه که آنرا برای پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و امامان از اهل بیت پیامبر جائز می دانند چه فرق می کند؟ و چرا ما به آنان اشکال می کنیم؟

1- آلوسی ذیل آیه شریفه: قل لا يعلم من في السموات الغيب(117))

«لعل الحق أنّ علم الغيب المنفي عن غيره جلّ و علا هو ما كان للشخص بذاته أي بلا واسطة في ثبوته له وما وقع للخواص ليس من هذا العلم المنفي في شيء وإنما هو من الواجب عزّ و جلّ إفاضته منه عليهم بوجه من الوجوه فلا يقال (أنهم علموا الغيب بذلك المعني فإنه كفر)، بل يقال: إنهم أظهروا واطلعوا علي الغيب(118)»

حق این است که علم غیب که از غیر خداوند عزوجل نفی شده، علمی است که برای ذات شخص و بدون واسطه، ثابت باشد. و اما آنچه را که برای بعضی از خواص به وقوع پیوسته از این سنخ نیست بلکه جزء عنایات و افاضات الهی است که واجب است خداوند آنرا بر عده ای از بندگان خود افاضه کند.

2- نووی: لا يعلم ذلك إستقلالاً إلا بإعلام الله لهم.

علم غیب به نحو استقلال حاصل نمی شود. مگر به عنایت خداوند و افاضه او.

3- ابن حجر: إعلام الله تعالی للأنبياء والأولياء ببعض الغيوب ممكن لا يستلزم محالاً بوجه وانكار وقوعه عناد، لأنهم علموا بإعلام الله واطلاعه لهم(119).

سؤال ۵۵: آیا صحیح است که می گویند در صدر اسلام کسانی بودند که پس از مرگ دوباره به دنیا رجعت کرده و سخنها گفته بودند. همانند زیدبن خارجه(120)

شده و سخن گفت و دهها نمونه دیگری را که ابن ابی الدنيا - متوفی (در سال ۲۸۱هـ) - آنرا در کتاب خود آورده و جمعی از صحابه و تابعین همانند ابوالطفیل(122)(121) چه ایرادی ما به شیعه داریم در جایی که همین ایده و عقیده در میان صحابه و تابعان و محدثان ما اهل سنت نیز وجود دارد؟

و چرا محدثان بزرگی همانند جابرین یزید جعفی را که هزاران حدیث می دانست. فقط و فقط به خاطر اعتقاد او به رجعت، بایکوت و سانسور کنیم، چنانچه در اول کتاب صحیح مسلم این اعترافات تلخ آمده است(123).

سؤال ۵۶: آیا صحیح است آنچه را که ذهبی و دیگران می گویند: زنان پیامبر اکرم دو حزب بودند؟ یک حزب به سرکردگی عائشه و حفصه، و حزب دیگر در آن ام سلمه و سائر زنان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - بودند(124)

1- خلیفه دوم به هر کدام از زنان پیامبر ده هزار درهم (یا دینار) مستمری می داد ولی به عائشه دو هزار بیشتر از دیگران.

2- معاویه یک حواله صد هزار - در هم - (یا دیناری) برای عائشه فرستاد.

3- همو: یک گردنبند که بهای آن صد هزار بود، برای عائشه فرستاد.

4- عبدالله بن الزبیر مبلغ صد هزار برای عائشه حواله کرد (125).

سؤال ۵۷: آیا صحیح است که می گویند ابن زبیر عائشه را فریب داده تا غائله جنگ جمل و خونریزی و کشتار میان مسلمین را به راه اندازد. چنانچه این حقیقت تلخ را عبدالله بن عمر به عائشه گوشزد می کند. ذهبی می گوید: قالت عائشة اذا مرَّ ابن عمر، یا ابا عبد الرحمن ما منعك أن تنهاني عن سيري؟ قال: رأيت رجلاً قد غلب عليك - یعنی ابن الزبیر- (126)

با این حقایق تاریخی چرا ما غائله جنگ جمل را توجیه، و ساحت آتش افروزان را پاک و دامن توطئه گران را تطهیر و جریان جمل را به مردی افسانه ای و خیالی به نام عبدالله سبا نسبت می دهیم؟ چرا عبدالله بن زبیر و... را از صحنه توطئه دور می دانیم؟

سؤال ۵۸: می گویند: جناب عائشه مطالبی را که در آن تنقیص و توهین و سبک کردن پیامبر است. به عنوان روایت نقل می کند. که البته برای هر انسان غیرتمندی غیر قابل تحمل است و از شنیدن آن ابا دارد (127) تناسب ندارد.

1- عائشه می گوید: تزوجنی بکراً 1 - هنگام ازدواج من بکر بودم.

2- همو می گوید: کان رسول الله یاتیه الوحي، وانا هو فی لحاف (128) هنگامیکه زیر یک لحاف بودیم و حی بر پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نازل می شد.

3- إن عائشه تخبر الناس انه - صلی الله علیه و سلم - کان یقبّل وهو صائم (129) روزه بود.

4- عائشه: دخل علی رسول الله و عندي جاريتان تغتبان بغناء بعث فاضطجع علي الفراش وحوّل وجهه ودخل ابوبکر فانتهرني، وقال: مزمارة

الشیطان عند النبی فأقبل علیه رسول الله وقال: دعها، فلما غفل، غمزتهما فخرجتا (130). مشغول آواز خواندن بودند. حضرت بدون توجه به آنان به بستر خود رفته و خوابید، ناگهان ابوبکر وارد شده و مرا نهیب داده و گفت: موزیک شیطان در خانه پیامبر!! حضرت به او فرمود: به آنها کاری نداشته باش - یعنی بگذار به ساز و آواز خود ادامه دهند - همینکه ابوبکر کمی غفلت کرد به دو خواننده اشاره کردم که صحنه را ترک کنند.

5- تماشا و مشاهده رقص: عن عائشه: قالت: وكان يوم عيد يلعب السودان بالدرق والحراب، فإما سألتُ النبي - صلی الله علیه و سلم - وإما قال: تشتهين، تنظرين؟ فقلت: نعم، فأقامني وراءه، خدي علي خده وهو يقول: دونكم یا بني أرفده حتي مللت قال: حسبك قلت: نعم: فقال: فاذهبي (131)

6- و عنها جاء حبش يزفنون في يوم عيد في المسجد، فدعاني النبي فوضعت رأسي علي منكبه، فجعلت أنظر الي لعبهم حتي كنت أنا التي

أنصرف عن النظر اليهم (132).

يعني گروهی از حبشه در روز عید به مسجد آمده و در حالیکه می رقصیدند پیامبر مرا - عائشه - را فراخواند و سر مرا به شانه خود گذاشته و به تماشای آنان پرداختم.

عسقلانی می گوید این جریان - رقص احباش - سال هفتم هجری یعنی به هنگامیکه عائشه شانزده ساله بود اتفاق افتاد(133).

7- عن عائشه: كنت بين يدي رسول الله ورجلاي في قبلته - مزاحمة لسجده - فإذا سجد غمزني فقبضت رجلي، فإذا قام بسطتها(134)

عائشه می گوید: در برابر پیامبر اکرم دراز کشیده و می خوابیدم. و دوپایم را در محل سجده پیامبر قرار می دادم. چون ایشان به سجده می رفت مرا « منگوش » می گرفت!! پس فوراً پایم را جمع می کردم. و چون پیامبر - برای رکعت دیگری - برمی خواست دوباره پایم را دراز می کردم.

سؤال ۵۹: آیا صحیح است که می گویند: عمر و ابوبکر با هم روابط حسنه ای نداشته و یک بار در محضر پیامبر با هم درگیر شده و با صدای بلند با هم برخورد کردند و سپس آیه) لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبى(136)(135)

و یک بار در دوران خلافت ابوبکر. سند مالکیت زمینی را به دو نفر داده و آنرا امضاء کرده بود و عمر در آن نامه و روی امضاء ابوبکر آب دهان انداخته و آنرا پاره کرد(137).

و نظر عمر این بود که حسد ده جزء است، نه جزء آن در ابوبکر و یک جزء دیگر آن در تمامی قریش. و ابوبکر در آن جزء نیز شریک است(138)

سؤال ۶۰: آیا صحیح است که می گویند، مردم از تعیین عمر به خلافت توسط ابوبکر ناراضی بوده و توسط طلحة بن عبیدالله نارضایتی

خود را از یک فرد تندخو و خشنی همچون عمر. اظهار داشتند(139).

سؤال ۶۱: آیا صحیح است که ابوبکر(رضی الله عنه) توطئه ترور حضرت علی را طراحی کرده و این مأموریت را به خالد بن ولید واگذار کرد؟ ولی از اجرای آن ولو رفتن نقشه و عواقب آن ترسید و آن را لغو کرد(140). آنرا نقل می کند. آیا باز هم می توان ادعا کرد که روابط آن دو حسنه بوده و به یکدیگر احترام می گذاشتند؟

سؤال ۶۲: آیا صحیح است که می گویند حضرت علی هرگز با ابوبکر بیعت نکرده و مشت دست خود را بسته بود و هر چه تلاش کرده نتوانستند آنرا برای بیعت باز کنند به ناچار ابوبکر دست خود را روی دست علی و به عنوان بیعت علی گذارد چنانچه مسعودی می گوید: فقالوا له: مَدَّ يَدَكَ فَبَايَعَهُ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَمَدُّوا يَدَهُمْ كَرَاهًا فَقَبِضَ عَلَيَّ أَنَا مَلَمَهُ فَرَامُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَتَحَهَا فَلَمْ يَقْدِرُوا فَمَسَحَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ مَضْمُومَةٌ(141). اجماع اهل حل و عقد بوده (و حدیث) علی مع الحق والحق مع علی يدور معه حیثما (142) دار (را چگونه می توان تفسیر کرد؟

سؤال ۶۳: آیا درست است آنچه را که علماء ما مخصوصاً بیضاوی درباره امامت می گویند: که از عظیم ترین مسائل اصول دین است و مخالف با آن موجب کفر و بدعت است.

«إنَّ الإمامة من اعظم مسائل اصول الدين. التي مخالفتها توجب الكفر والبدعة(143)». ..

راستي منظور کدام امام است؟ منظور امامت ابوبکر است که نه پشتوانه اجماع - و مردمی - را دارد، و نه دلیل افضلیت چنانچه دلیل آن گذشت. بلکه فقط و فقط به اشاره و نظر یک نفر - آنهم جناب عمر بن الخطاب - بود؟

آیا واقعاً چنین امامتی از اصول دین است؟ و مخالفت با آن موجب کفر و بدعت است!؟

یا منظور امامتی است که خداوند عزوجل آن را جعل کرده - اني جاعلك للناس إماماً(144)

سؤال ۶۴: آیا صحیح است که می گویند انگیزه و هدف بعضی فرماندهان نظامی مسلمانان از کشور گشائی و فتوحات بر کردن شکم خود و به اسارت گرفتن و خونریزی بوده است؟(145) پیامبر اکرم که به حضرت (علی)رضی الله عنه(به هنگام اعزام به یمن فرمود): «لئن

یهدی الله بک رجلاً خیر لک مما طلعت علیه الشمس(146)» است!؟

سؤال ۶۵: آیا صحیح است که نماز تراویح از بدعتی است که عمر بن الخطاب است و در زمان پیامبر اکرم نماز تراویح میان مسلمانان نبوده، چنانچه علماء ما به آن اشاره کرده اند. عسقلانی، عینی، سرخسی.

1- ابن الهمام: ظاهر المنقول أن مبدأها من زمن عمر(147).

2- عسقلانی: «فتوفی رسول الله - صلی الله علیه و سلم - والناس علی ذلك - ای علی ترک الجماعة فی التراویح.. والمحفوظ أن عمر هو الذي جمع الناس علی أبي بن کعب(148)

یعنی پیامبر اکرم رحلت کرد در حالیکه مردم تراویح را به جماعت نمی خواندند. و آنچه که ثبت شده این است که عمر بن الخطاب مردم را بر تراویح و به امامت ابی بن کعب جمع کرد.

3- عینی: الأمر علی ذلك - یعنی علی ترک الجماعة فی التراویح. وقوله

انی اری هذا، من اجتهاد عمر و استنباطه(149)»...

یعنی پیامبر اکرم از دنیا رفت در حالیکه تراویح را به جماعت نمی خواندند.

4- امام بخاری از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شبهای رمضان با عمر بن الخطاب(رضی الله عنه) (به مسجد رفتیم مردم متفرق بودند و هر کسی برای خود نماز می خواند و بعضاً مردی با جمعی به نماز مشغول بود عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است، و در پی این تصمیم، ابی بن کعب را به امامت گماشت. شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت نماز می خواندند، عمر گفت: نعم البدعة هذه؛ این بدعت خوبی است(150).

سؤال مگر پیامبر اکرم بدعت گذار را گمراه و از اهل دوزخ نخوانده؟: کل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار(151).

حال که تراویح در زمان پیامبر اکرم و خلیفه اول نبوده و خود عمر آنرا بدعت می داند، ما چه اصراری بر انجام بدعت و گمراهی و خریدن دوزخ داریم؟

سؤال ۶۶: آیا صحیح است که پیامبر اکرم بدون دلیل و بدون استحقاق مسلمانان را سب و لعن و یا نفرین می کرد؟ و آیا این شیوه با «خلق عظیم» پیامبر تناسب دارد؟ در حالیکه به نقل بیهقی هرگز دیده نشده که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - کسی را سب کند» ما رأیت رسول الله یسبُ احداً(152)»

مسلم نیسابوری در صحیح (153) - صلی الله علیه و سلم نسبت داده و تیتیر باب را چنین قرار داده: باب من لعنه النبی او سبّه او دعا علیه و لیس هو أهلا لذلك «... سپس هفت روایت آورده که مضمون آن سب افراد غیر مستحق توسط پیامبر است!!

آیا جعل این روایات به خاطر تطهیر و تبرئه کسانی نیست که مورد نفرین و لعن پیامبر قرار گرفته اند، همانند معاویه که پیامبر او را نفرین کرد): لا أشبع الله بطنه.

و همانند ابوسفیان و دو فرزندش): اللهم العن الراكب والقائد

و السائق(154).

و همانند: متخلفان از جیش و سپاه اسامه: لعن الله من تخلف عن جیش أسامة(155)

آیا برای دفاع از این افراد - که مورد لعن و طرد و نفرین پیامبر قرار گرفته - سزاوار است پیامبر را متهم کنیم آن هم به رفتاری بر خلاف اخلاق؟ آیا این ظلم به پیامبر اکرم نیست؟ و تکذیب آیه شریفه) انک لعلي خلق عظیم(156)

سؤال ۶۷: آیا صحیح است که پیامبر پیش از آنکه به سجده برود می فرمود: اللهم العن فلانا و فلانا(157) می رفت. مقصود از این دو - فلان و فلان - چه کسانی هستند؟

سؤال ۶۸: آیا صحیح است که اجماع مسلمین بر این است که فاطمه زهرا(علیها السلام) سید و سرور زنان جهان است و احدی در فضیلت به ایشان نمی رسد. خواه عائشه و یا غیر او؟ و بر این معنا دوست و دشمن - اهل بیت - اتفاق نظر دارند. چنانچه ابن ابی الحدید و غیر او آن را گفته اند(158). بنابراین، چرا نسبت به عائشه این همه بزرگ نمائی می شود؟ و چرا آنقدری که در خطبه جمعه، و در کتابها از عائشه اسم برده می شود. سخنی از سیده نساء العالمین) سرور زنان جهانیان) به زبان نمی آوریم؟

سؤال ۶۹: آیا صحیح است که می گویند در جنگ احد هنگامیکه کار بر مسلمانان سخت گردید دو نفر از صحابه رسول خدا - و از سرشناسان - تصمیم به فرار و پناهندگی به یهود و نصاری داشتند و خداوند این آیه را نازل گردانید): یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء(159)

چنانچه مفسرانی همانند بغوی آن را نقل می کنند(160)

راستی این دو نفر که بودند؟ بعضی گویند حضرت ابوبکر و حضرت عمر بودند، آیا این حقیقت تلخ واقعیت دارد؟

سؤال ۷۰: آیا صحیح است که می گویند: آنکه از حدیث ثقلین متواتر و صحیح است عبارت) کتاب الله و عترتی اهل بیته (است. چنانچه مسلم(163)(162)(161)

ولي عبارت» كتاب الله و سنتي «ضعيف است و مالک(164)

کرده. و قبول مراسیل او مورد اتفاق و اجماع نیست. و هیچ یک از صحاح سته آنرا نقل نکرده اند.

با این حال چرا ما بر عبارت دوم اصرار داریم و عبارت اول را کمتر و یا اصلاً سر زبانها و در خطبه ها ذکر نمی کنیم. با توجه به اینکه عمر بن الخطاب در حضور پیامبر - صلي الله عليه و سلم - در مرض الموت پیامبر - صلي الله عليه و سلم - اصرار داشت که ما نیاز به سنت پیامبر نداریم. حسناً کتاب الله.

سؤال ۷۱: آیا صحیح است که عمر بن الخطاب (رضي الله عنه) - برای تحت پوشش قرار دادن فرارها و ناکامیها و هزیمتهای خود در جبهه های اسلام. در دوران خلافت خویش، قریش را بر علیه حضرت علي (رضي الله عنه) تحریک کرده، و آنانرا به گرفتن انتقام کشته های خود در جنگها بدست علي (رضي الله عنه) تشویق می کرد؟ چنانچه موفق الدین مقدسی در کتاب خود این مطلب را بیان

کرده(165)

سؤال ۷۲: آیا صحیح است که بخاري براي حضرت علي (رضي الله عنه) فضیلتی را برتر از سایر صحابه(167)(166)

می دانست(168) باصطلاح قائل به نظریه تثلیث در خلافت است؟ و در کتاب - الأوسط - خود که نام خلفاء و امراء و مدت حکومت آنان را ذکر می کند نامی از خلافت ایشان به میان نمی آورد(169)

سؤال ۷۳: آیا صحیح است که امام احمد بن حنبل، پیروان نظریه تثلیث در خلفاء را گمراه تر از الاغ می داند و می گوید: من لم یثبت الامامة لعلي فهو أضلُّ من حمار(170). می گوید: من لم یربِّع علي بن ابيطالب الخلافة فلا تکلموه ولا تناکحوه(171)

و در جای دیگر ضمن حمله به طرفداران این نظریه، گفته است: این قول پست و زشتی است.

«هذا قول سوء رديء(172)»

آیا طبق نظر امام الحنابلة، امام بخاري گمراهتر از حمار است و باید او را طرد کرد؟ پس چگونه او را از بزرگترین محدثان و کتاب او جزء صحاح شمرده می شود؟

سؤال ۷۴: آیا صحیح است که می گویند آنقدری که از پیامبر درباره فضائل علي (رضي الله عنه) باسندهای صحیح آمده در باره هیچ یک از صحابه نیامده و این حقیقت را احمد بن حنبل و نسائی و نیشابوری و دیگران تصریح کرده اند(173).

لم یرد في حق احد من الصحابة بالأسانيد الجیاد اکثر مما جاء في علي (رضي الله عنه).

پس تکلیف ما با کسانی که از شأن و فضائل علي می کاهند و دیگران را بر او مقدّم می دارند و علي را با سایر صحابه یکسان می دانند و خلفاء ثلاثه را بر او ترجیح می دهند - همانند امام بخاري - چیست؟

سؤال ۷۵: آیا صحیح است که می گویند امام بخاری در علم رجال و سندشناسی ضعیف بوده و اشتباهات زیادی را مرتکب شده است به گونه ای که بزرگان ما اهل سنت کتابهایی در بیان اشتباهات او نوشته اند؟

همانند دار قطنی کتاب الالزامات و التتبع. و رازی: کتاب بیان خطا البخاری و خطیب بغدادی، کتاب موضح الاوهام. و او را به نداشتن اطلاع و خبرویت و تخصص در علم رجال توصیف کرده اند. و امام ذهبی در چند جا از کتابهای خود چنین تعبیر کرده: «هذا من أوهم البخاری(174)، هذا وهم البخاری(175) که در فن رجال تخصصی نداشته باشد چگونه کتاب حدیث می نویسد؟ و با چه حجت شرعی آنرا صحیح می گوئیم و به آن اعتماد کرده و به پیامبر اکرم نسبت می دهیم؟»

ابن عقده با صراحت میگوید: «يقع لمحمد - يعني البخاري - الغلط في اهل الشام(176)»

یعنی بخاری در اسناد شامیها اشتباهات دارد.

سؤال ۷۶: آیا صحیح است که بعضی از اساتید بخاری ملعون و بعضی دیگر نصرانی مسلک بودند؟ مثلاً یکی از آنان اسحاق بن سلیمان معروف

به شمشخصه بود و ابن معین از او به عنوان ملعون تعبیر می کرد(177). دیگر: معروف به ابن کلاب بود که می گفتند: هو نصرانی بهذا القول(1782)

سؤال ۷۷: آیا صحیح است که می گویند کتاب بخاری پر از اسرائیلیات و اکاذیب و جعلیات است چنانچه یکی از علماء ما اهل سنت بنام سید عبدالرحیم خطیب راجع به حدیث «دواة و قلم» که در پنج جا از بخاری آمده آنرا بی اساس و دروغ و ساختگی خوانده. که به دست بعضی از ساده لوحان بی فکر در کتب ما آمده او می گوید: «این داستان بی اساس دروغین که متضمن کسر شأن شریعت رسول الله و نیز اسائه آدب أصحاب بزرگ را در بردارد... و در بعضی از این روایات تا آنجا تهور شده که می گوید: بعضی از حاضرین گفتند: «إن الرجل ليهذي»؟

گرچه این داستان خرافی و ساختگی دشمنان دین متأسفانه در کتب حدیث راه یافته است ولی هرگاه اندکی در آن تفکر شود واضح خواهد شد که عاری از حقیقت و فاقد واقعیت است و به نظر می رسد که بعداً در آیام بروز فتنه ها و منازعات نحلّه ها و فرقه های مذهبی که باطناً و در پس پرده استتار بر ضد اسلام قیام کرده بودند ساخته شده و به دست بعضی از

مسلمین ساده لوح بی فکر در کتب حدیث راه یافته است...

چنین داستانی قطعاً صحت ندارد(179).

و در پاورقی می گوید: «غالب مردم ساده طبق سنت دیرین خود در مقابل هر نوشته یا گفتاری که به آن صیغه و صیغه اخبار و احادیث داده می شد زانو زده قبول می کردند. گو آن که خرافه و اسطوره بنی اسرائیلی باشد(180).

راستی اگر اسطوره ها و اسرائیلیات در کتاب بخاری راه یافته و اکاذیب و دروغها در آن جای گرفته باشد چرا ما به آن صحیح بخاری می گوئیم؟

سؤال ۷۸: آیا صحیح است که فقهای ما اهل سنت و جماعت متعه را حرام و زنا می دانند؟ در حالیکه بزرگان صحابه و تابعین و ائمه مذاهب ما اهل سنت آنرا جایز و بعضاً به آن عمل می کردند.

نمونه ای از عمل صحابه: عمران بن حصین، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، زید بن ثابت، عبدالله بن مسعود، سلمة بن الأكوع، امام علی (رضی الله عنه)، عمرو بن حرث، معاویه بن ابی سفیان، سلمة بن أمیه، ربیعة بن أمیه، عمرو بن حوشب، ابی بن کعب، اسماء دختر ابی بکر - فرزندش

عبدالله بن زبیر از متعه بود (181) سمره بن جندب، انس بن مالک، عبدالله بن عمر (182). محدثان مالک بن انس، احمد بن حنبل، سعید بن جبیر، عطاء بن رباح، طاوس یمانی، عمرو بن دینار، مجاهد بن جبر، سدی، حکم بن عتیبه، ابن ابی ملک، زفر بن اوس (183).

و از نکات جالب که شایسته تذکر است این است که عبدالملک بن جریج که درباره او می گویند: وثاقت او مورد اجماع است و تمامی صحاح از او حدیث نقل می کنند.

ذهبی می گوید: تزوج نحواً من سبعین امرأة نکاح متعة.. و عن

الشافعی إستمع ابن جریج بتسعين امرأة (184); شافعی می گوید: نود زن متعه داشت.

سؤال ۷۹: ذهبی و دیگران جماع با همسر را در ذُبُر حرام و جزء گناهان کبیره شمرده اند و حال آنکه عبدالله بن عمر، و زید بن أسلم، و نافع و مالک و نسائی آنرا مباح و به آن عمل می کردند بالأخره مذهب فقهی ما اهل سنت کدام است؟

1- مالک می گوید: فقیهی را نیافتم که در حلال بودن آن شک داشته باشد (185)

«ما أدرکت احداً اقتدي به في ديني يشك في أنه حلال (186)»

2- از نسائی راجع به حکم این کار پرسیدند در پاسخ گفت: درباره حرمت آن حدیث و دلیل صحیحی نداریم «و قال آخر: لیت شعري ما يري في إتيان النساء في أديارهن؟ قال: فسئل عن ذلك؟ فقال: النبيذ حرام، ولا يصح في الذُبُر شيء (187)».

3- ابن قدامه می گوید: «رويتُ ابا حنَّه عن ابن عمر، وزيد (188) بن اسلم، و نافع (189) و مالک (190)»

ما اهل سنت و جماعت آیا می توانیم فقیهی را همچو ابن عمر که شصت سال فتوی می داد او را نادیده بگیریم؟

و یا زید بن اسلم که چهل فقیه در درس او شرکت می کردند. و یا نافع که از بزرگان تابعین است و اتفاقاً هر سه از طائفه عدوی و عمری هستند. (زید، و نافع و عبدالله بن عمر). چگونه اینها را دست کم بگیریم. و یا امام مالک - رئیس مذهب مالکیها - و امام نسائی، مؤلف یکی از صحاح سته، را تخطئه کنیم. و بگوییم تمامی اینان اشتباه می کنند؟

سؤال ۸۰: آیا درست است که می گویند نظر عائشه جواز رضاع کبیر، بود. یعنی برای محرم شدن کافی بود مردی از سینه زنی پنج مرتبه شیر بخورد، آن وقت آن زن مادر او، خواهر آن زن خاله او می شود... و جناب عائشه اگر دوست داشت مردی را ببیند و اجازه ورود به خانه اش بدهد دستور می داد تا نزد دختر خواهرش - اسماء - برود و شیر بخورد، تا محرم او بشود!

ابوداود می گوید: عن عائشة وام سلمة أنّ ابا حذيفة كان تبنيّ سالمًا وأنكحه ابنة أخيه... فجاءت امرأة أبي حذيفة فقالت: يا رسول الله: انا كنا نري سالما ولدا وكان يأوي معي، ومع أبي حذيفة في بيت واحد ويرانني فضلا (191) وقد أنزل الله فيهم ما قد علمت، فكيف تري فيه؟ فقال لها النبي - صلي الله عليه و سلم - أرضعيه،

فأرضعته خمس رضعات فكان بمنزلة ولدها من الرضاعة، فبذلك كانت عائشه تأمر بنات أخواتها وبنات إخوتها أن يرضعن من أحببت عائشة أن يراها ويدخل عليها وإن كان كبيراً، خمس رضعات ثم يدخل عليها وأبت أم سلمة وسائر ازواج النبي أن يدخلن عليهنّ بتلك الرضاعة أحداً حتى يرضع في المهد(192)».

سؤال ۸۱: آیا صحیح است که می گویند حصر مذاهب فقهی به چهار

مذهب در قرن پنجم و در دوران حکومت القادر بالله عباسی و به انگیزه مالی و اقتصادی صورت گرفت، زیرا که حکومت به مقداری مال نیاز پیدا کرد. و به پیروان مذاهب ابلاغ کرد که در برابر پرداخت فلان مقدار پول، مذهب شما را به عنوان مذهب رسمی حکومت اعلام می کنیم. پیروان این چهار مذهب آن مقدار درخواستی را فراهم کرده ولی سید مرتضی شیعی - که از ایشان هم درخواست همین مبلغ را کرده بودند - نتوانست تهیه کند. لذا فقط چهار مذهب بعنوان مذاهب رسمی حکومت معرفی گردید.

و حال آنکه تا قبل از این جریان تقلید منحصر به مذهب خاصی نبود. چنانچه دهلوی به آن اشاره کرده است(193) نفر منحصر می کنیم؟

سؤال ۸۲: آیا صحیح است که می گویند: پس از تحریم و ممنوعیت متعه توسط عمر. مردم به او اعتراض کرده و ضمن انتقاداتی که بر شیوه کار او داشتند این موضوع را نیز به او اعتراض کردند. طبری می گوید: عمران بن سواده به عمر گفت: مردم می گویند: تو متعه النساء را تحریم کردی در حالیکه از جانب خداوند یک نوع رخصتی بود که با ثمن بخش (یک مشت

گندم(195)(194))

ذکروا انک حرمت متعه النساء وقد کانت رخصة من الله نستمتع بقبضة ونفارق عن ثلاث.

سؤال ۸۳: آیا صحیح است که می گویند عائشه مصحف خاصی داشته و آنرا مصحف عائشه می نامیدند(196)

و همچنین بعضی صحابه، مصحفائی داشتند: مصحف سالم مولی حذیفه، و مصحف ابن مسعود، و مصحف ابي بن کعب، مصحف مقاداد، مصحف معاذ بن جبل، و مصحف ابو موسی اشعری(197)

این مصحفها با مصحف فاطمه و مصحف علی چه فرقی دارد؟ و چرا از این جهت ما به شیعه اشکال می کنیم؟.

سؤال ۸۴: آیا صحیح است که متهم کردن حضرت علی(رضی الله عنه) به قتل عثمان یک بازی سیاسی بود؟ بازی گر اصلی آن معاویه و بنی امیه بودند. تا

بدین وسیله: مانع از روی کار آمدن و تثبیت حکومت علی(رضی الله عنه) بشوند، چنانچه ابن سیرین می گوید: سراغ ندارم که علی(رضی الله عنه) متهم به قتل عثمان شده مگر زمانیکه با او برای خلافت بیعت کردند.

«ما علمتُ أنَّ علیاً اُتهم فی قتل عثمان حتی بویع(198)».

سؤال ۸۵: آیا صحیح است که بعضی از صحابه پیامبر اکرم همانند مسطح بن أثاثه، و حسان بن ثابت و حمنه (199) نمودند و پیامبر اکرم نیز حدّ بر آنان جاری کرد. و در هیچ یک از کتابهای شیعه این اتهام و نسبت ناروا یافت نمی شود. و در عین حال ما این تهمت را - به دروغ - به شیعه نسبت می دهیم! راستی انگیزه این دروغگویی و تهمت ناروا چیست؟

سؤال ۸۶: آیا صحیح است که افرادی از صحابه که حدیث غدیر را کتمان کردند و رغم درخواست حضرت علی (رضی الله عنه)، آنرا اعلام نکردند، گرفتار

نفرین ایشان شده و هر کدام به دردی مبتلا شدند؟ (200)

1- انس بن مالک گرفتار بیماری برص - پیسی (201)

2- براء بن عازب، نابینا شد.

3- زید بن ارقم، نابینا شد.

4- جریر بن عبدالله بجلي، اعرابی گردید (202)

5- معقیب (ابن ابی فاطمه دوسی) (203)

سؤال ۸۷: آیا صحیح است که می گویند از اختصاصات پیامبر اکرم این است که فرزندان دخترش به ایشان نسبت داده می شوند: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيٍّ (رضی الله عنه) چنانچه قلقشندی (204)

ولی می بینیم بعضی از رواة حدیث - که از نظر ما اهل سنت و جماعت ثقه هستند - به حسنین دشنام و سب می کنند. و بعضی از تابعین و صحابه

در قتل آن دو سبط نقش داشته و در عین حال هیچ نقطه ضعفی برای آنان شمرده نمی شود؟.

مثلاً: در باره عمر بن سعد، عجل می گوید: «هو تابعي ثقة. وهو الذي قتل الحسين (205)»

سؤال ۸۸: آیا صحیح است که می گویند: امام بخاری حدیث غدیر را کتمان کرده و آنرا - به رغم صحت سند و تواتر نقل - در کتاب خود نیاورده؟ و علت آن همان احساس کینه و بغض نسبت به حضرت علی (رضی الله عنه) بوده؟

اینک چند اعتراف از علماء ما بر صحت حدیث:

1- ابن حجر می گوید: حدیث غدیر بلاشک صحیح است و جمعی از محدثان آنرا آورده اند. همانند ترمذی و نسائی و احمد. و اسناد و طرق آن بسیار زیاد است، ولذا شانزده صحابی آنرا از پیامبر نقل کرده اند. و احمد بن حنبل می گوید: سی نفر از صحابه این حدیث را از پیامبر شنیده و در زمان خلافت حضرت علی (رضی الله عنه) بر این حدیث شهادت دادند - چون اختلافات داخلی روی داد - و بسیاری از اسناد آن صحیح و حسن است، و لذا هیچ اعتنایی که به قول کسی که در صحت آن قبح و اشکال کند نمی شود (206).

2- ذهبي مي گويد: اَمَّا حديث «من كنت مولاه» اسناد خوبي دارد. و من در اين زمينه كتابي نوشته ام(207)

3- همو گويد: طبري اسناد و طرق حديث غدير خم را در مجموعه چهار جلدي جمع و گردآوری کرده. و من بخشي از آن را ديده و از گستردگي دامنه اين روايات مبهوت شدم و به محقق شدن واقعه غدير جزم و قطع پيدا کردم(208).

4- همو گويد: اين حديث - من كنت مولاه - حسن و بسيار عالي السند است. و متن و مضمون آن نيز متواتر است(209)

5- شمس الدين شافعي مي گويد: اين حديث از امير المؤمنين به تواتر

رسيده، البته خود اين حديث نيز از پيامبر متواتر است و جمع زيادي از محدثان آنرا نقل کرده اند. ولذا تلاش بعضي براي تضعيف آن - از کساني که در اين علم تخصصي ندارند - بي فائده است(210).

6- قرطبي: حديث مؤاخاة و روايت خبير، و حديث غدير، تماماً از احاديث و آثار ثابت و مسلم است(211).

و با اين همه چرا توجيه مي کنيم، و اصرار ميورزيم که اين حديث دلالتی بر رهبري و خلافت حضرت علي(رضي الله عنه) ندارد؟ راستي اگر اين حديث درباره ابوبکر(رضي الله عنه) بود، باز هم همين برخورد را داشتيم؟!!

سؤال ۸۹: آيا صحيح است که مي گویند: پيامبر اکرم در يوم الدار - روزي که سران قریش را براي دعوت به اسلام به منزل فرا خواند - به حضرت علي فرمود: انت اخي و وزير ي و وصيي و وارثي و خليفتي من بعدي « چنانچه قوشچي(213)(212)

افرادي همانند ابن کثير(214) کذا و کذا گذاردند، چرا؟

راستي اگر اين مضمون از پيامبر اکرم ثابت شده باشد، ما چرا بر انکار و صايت و جانشيني حضرت علي(رضي الله عنه) اصرار داريم؟ آيا اين ردّ قول رسول الله نيست؟ آيا مبهم کردن کلام پيامبر - صلي الله عليه و سلم - و آوردن کلمه «کذا و کذا» به جاي «وزير ي و وصي» خيانت در امانت نيست؟ و آيا يهود و مشرکين مکه در مقام مخالفت با اسلام و پيامبر اکرم غير از اين شيوه را پيش گرفته بودند؟

سؤال ۹۰: آيا صحيح است که مي گویند بسياري از صحابه پيامبر اکرم و حتي جناب عمر بن الخطاب(رضي الله عنه) (به اسلام خود شک داشته و ترس داشتند که مبدا منافق باشند؟ چنانچه ابن ابی مليکه به اين حقيقت تصريح مي کند، با اين وصف چگونه ما اعتقاد به عدالت تمامي صحابه داريم؟ جاني که خودشان در اسلام خود ترديد دارند، چگونه ما به عدالت

آنان اذعان کنيم؟

ابن ابی مليکه مي گويد: پانصد نفر از صحابه پيامبر اکرم را درک کرده - ديدم - که تمامي آنان از اينکه مبدا منافق باشند، در هراس و نگراني بوده چون نمي دانستند که عاقبت آنان به چه خواهد انجاميد(215)

اردکتُ اکثر من خمسمائة من أصحاب النبي - صلي الله عليه و سلم - كل منهم يخشي علي نفسه النفاق، لانه لا يدري ما يختم له.

سؤال ۹۱: آیا صحیح است که می گویند، صحابه پیامبر - صلی الله علیه و سلم - یکدیگر را دشنام و سب و لعن می کردند؟ چنانچه میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف اتفاق افتاده و خالد او را سب کرد. و چنانچه بین عمار و عثمان روی داد. و عمار او را سب کرد (216) چرا ما سب صحابه را کفر و ارتداد می دانیم؟

سؤال ۹۲: آیا صحیح است که می گویند: بخش کم و عدد قلیلی از

صحابه تقریباً صدوسیویچ نفر - به اعتراف ابن قیم - اهل فتوی بوده و دین را از آنها می گرفتند. بنابراین چرا دور تمامی آنان حصار کشیده ایم. و همه را عادل دانسته و مدعی هستیم که دین خدا و قرآن و سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در گرو عدالت تمامی آنان است؟ آیا این غلو و یاهه گویی نیست؟

ابن خلدون می گوید: تمامی صحابه اهل فتوی نبوده و نه دین از تمامی آنان اخذ می شد، بلکه اختصاص به حاملان قرآن و آشنایان به ناسخ و منسوخ، و محکم و منشابه قرآن، و ادله ای که از پیامبر - صلی الله علیه و سلم دریافت کرده، و یا از کسانی که از پیامبر اکرم شنیده اند (217)

سؤال ۹۳: آیا صحیح است آنچه را که ذهبی از امام غزالی در باره عمر بن الخطاب نقل کرده: که ایشان ابتداء در روز غدیر خم با حضرت علی (رضی الله عنه) بیعت کرده، ولی پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و سلم تحت تأثیر هوای نفس و حب ریاست و جاه طلبی قرار گرفته و به آن بیعت پشت

کرد؟ (218)

«هذا تسليم و رضي ثم بعد هذا غلب الهوي حباً للرياسة»..

سؤال ۹۴: آیا صحیح است که می گویند، علماء رجال ما، انحراف از معاویه و عمرو عاص را گناه نابخشودنی می دانند. ولی انحراف از حضرت علی (رضی الله عنه) (را امری ساده و عادی دانسته و از کنار آن به سادگی می گذرند. چنانچه ذهبی دو موضع متفاوت در برابر نسائی و حرزین عثمان دارد. نسبت به نسائی می گوید: او از معاویه و عمرو عاص منحرف و رویگردان است. خدا او را ببخشد) (219). رضی الله عنه (را

لعن می کرد. بدون تأمل او را ثقه می خواند) (220)

سؤال ۹۵: آیا صحیح است که می گویند عمر بن الخطاب مؤدب نبوده و به هنگام بردن نام پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و سیده نساء العالمین، تعبیرات غیر مؤدبانه ای به کار می گرفت. لذا بزرگان از محدثین اهل سنت از او ناراحت شده، و جناب عمر را «أنوک» یعنی احمق خواندند: چنانچه امام ذهبی از امام عبد الرزاق صنعانی این تعبیر را نقل می کند. زید بن مبارک می گوید: نزد عبدالرزاق بودیم که حدیث مالک بن اوس خوانده شد تا به اینجا رسید که: عمر به عباس و علی خطاب کرده و گفت اما تو ای عباس آمده ای که میراث پسر برادرت را مطالبه کنی.

و اما علی آمده میراث همسرش را مطالبه کند.

عبدالرزاق گفت: نگاه کنید این احمق - یعنی حضرت عمر - چگونه بی ادبانه تعبیر می کند. و نمی گوید: رسول الله - صلی الله علیه و سلم - (221)

سؤال ۹۶: آیا صحیح است که معاویه حق تعیین جانشین نداشته و طبق قرارداد صلح با حضرت امام حسن باید امر خلافت را پس از خود به مسلمین واگذار کند. ولی معاویه با این شرط - و سایر شرطها - مخالفت کرده و یزید را تعیین کرد. پس خلافت یزید مشروع نبوده و او فردی خارج بر تعهدات پدر خود بشمار می آید، پس چرا ما او را خلیفه، و امام حسین (رضی الله عنه (را خارجی و قیام کننده علیه خلیفه زمان خود می دانیم؟!

ابن حجر می نویسد: «هذا ما صالح عليه الحسن) عليه السلام (معاوية.. وليس لمعاوية أن يعهد الي أحد من بعده عهداً بل يكون الامر بعده شورى بين المسلمين(222)»

یعنی... معاویه حق ندارد پس از خود خلافت را به کسی واگذار کند، بلکه این امر پس از خود به عنوان شوری بین مسلمین خواهد بود.

سؤال ۹۷: آیا صحیح است که می گویند: معاویه بر دیانت غیر اسلام از دنیا رفت. و بزرگان اهل حدیث از ما اهل سنت همانند حمّانی او را غیر

مسلمان خوانده، و بعضی دیگر چون عبدالرزاق و حاکم نیسابوری او را شدیداً میغوض می داشتند.

1- مخلص شعیری می گوید: در جلسه درس عبدالرزاق بودیم که سخن از معاویه به میان آمد، عبدالرزاق فوراً موضع گرفته و گفت: مجلس ما را با یاد نام فرزندان ابی سفیان نجس و کثیف نکنید(223)

2- زیادبن ایوب می گوید: از یحیی بن عبدالحمید حمّانی شنیدم که می گوید: معاویه پیر و آئین اسلام نبود(224)

3- ابن طاهر می گوید: حاکم نیسابوری - از معاویه رویگردان و منحرف و در (بدگویی از او) و خاندان او غلو می کرده و هرگز عذرخواهی نمی کرد. می گویند: ابو عبدالرحمن سلمی بر او وارد شده - در همان روزهایی که خانه نشین شده و طرفداران بنی امیه - منبر و مجلس درس او را تعطیل و از بیرون آمدن از منزل ممانعت می کردند - و گفتیم: چه می شد که به مسجد می آمدی و کمی از فضائل - معاویه - اگر چه یک حدیث نقل می کردی و خودت را از این گرفتاری - و ممنوع الخروج بودن - راحت می کردی؟ - سه

مرتبه - گفت: لا یجیبی من قلبی. هرگز. دلم راه نمی دهد - و چنین مطلبی را نمی توانم بر زبان جاری کنم(225)

سؤال ۹۸: آیا صحیح است که می گویند حضرت معاویه هنگام ایراد خطبه و سخنرانی و به هنگامیکه روی منبر نشسته بود اخراج ریح می کرده و باد معده سر می داد؟ چنانچه زمخشری به این نکته اشاره کرده است؟

«روزی به هنگام ایراد سخنرانی - روی منبر - بادی ول کرد. و سپس برای توجیه این کار مؤدبانه خود گفت: ای مردم خداوند عز و جل بدن ما را آفریده و در آن باد قرار داده، و انسانها نمی توانند از در رفتن آن جلوگیری کنند. ناگهان یکی از حاضران - به نام صعصعة بن صوحان - گفت: آری ولی جای این کار در توالت و دستشویی است نه روی منبر. چون بدعت

است،(226)

سؤال ۹۹: آیا صحیح است که می گویند: سیاست حکومت عمر بن الخطاب منع نقل احادیث پیامبر اکرم و روی آوردن به آن بود، و کسانی را که با این روش و سیاست مخالفت می کردند زندان و شلاق و تعزیر می کرد. چنانچه در مورد ابوذر و ابوالدرداء ابومسعود انصاری و دیگران انجام داد.

1- ذهبي مي گويد: آري چنين بود عمر، او مي گفت: از پيامبر کمتر حديث نقل كنيد و چندين صحابي پيامبر را نسبت به نشر احاديث توبيخ كرد. آري اين شيوه و مذهب و ايده عمر و غير عمر بود(227)

2- طبري مي گويد: هر وقت خليفه مردم، حاكم و يا استانداري را براي نقطه اي اعزام مي كرد، به او چنين سفارش مي كرد: فقط قرآن بخوانيد و از

محمد - صلي الله عليه و سلم - کمتر روايت نقل كنيد و من هم با شما هم صدا هستم(229).

3- قرظة بن كعب انصاري مي گويد: هنگامي كه قصد عزيمت به كوفه را كرديم، عمر بن الخطاب تا منطقه «صرار» به بدرقه ما آمده و گفت: مي دانيد چرا شما را بدرقه كردم؟ گفتيم: لابد بخاطر اينكه ما از صحابه رسول الله هستيم؟ گفت: شما وارد آبادي و روستايي مي شويد كه قرآن مي خوانند ميادا آنانرا با خواندن و قرائت احاديث پيامبر از خواندن قرآن بازداريد تا مي توانيد از پيامبر حديث كم نقل كنيد(230).

4- ذهبي مي نويسد: عمر سه نفر - از صحابه رسول الله - به نامهاي ابن مسعود و ابوالدرداء، و ابومسعود انصاري را زندان کرده، و به آنان اعتراض کرده که چرا از پيامبر - صلي الله عليه و سلم - زياد حديث روايت

كرديد؟(231)

و به نقل ديگر از حاكم و ذهبي: ابن مسعود و ابوالدرداء و ابوذر را زنداني کرده و آنان را به جرم اشاعه دادن و نقل احاديث پيامبر توبيخ کرده، و تا آخر خلافتش محكوم به اقامت اجباري در مدينه كرد(232)

سؤال ۱۰۰: آيا صحيح است كه مي گویند خليفه اول احاديث پيامبر را آتش مي زد؟ متقي هندي مي گويد: «إن الخليفة أبابكر أحرق خمس مائة حديث كتبه عن رسول الله (233) - صلي الله عليه و سلم -»

يعني ابوبكر پانصد حديثي را كه از پيامبر - صلي الله عليه و سلم - نوشته بود به آتش كشيد.

سؤال ۱۰۱: آيا صحيح است كه حضرت علي(رضي الله عنه) به سنت رسول الله عمل مي كرد و معاويه بخاطر دهن كجي به حضرت علي با سنت رسول الله مخالفت مي كرد؟ و ما پيروان معاويه - يعني همان سلف صالح - نيز پيرو معاويه و مخالف علي هستيم. چنانچه بيهقي و نسائي در بحث تلبيه

مي گویند: معاويه تلبيه را در روز عرفه - به خاطر - مخالفت با علي ممنوع كرد.

سعیدبن بن جبیر مي گويد: روز عرفه - در عرفات - نزد ابن عباس بودم گفت: اي سعید، چرا صداي تلبيه مردم را نمي شنوم؟ گفتم از معاويه مي ترسند، ابن عباس، فوراً از خيمه خود بيرون آمده و با صداي بلند گفت: لبیک اللهم لبیک، و این رغم انف معاوية، اللهم العنهم فقد تركوا السنة من بغض علي - رضي الله عنه - (234)

بيني معاويه را به خاک مي كشيم. خداوندا آنانرا لعن و نفرين كن. چون سنت رسول الله را به علت بغض با علي(رضي الله عنه) ترك كردند.

سئدي در توضيح اين عبارت مي گويد: «اي لأجل بغضه اي هو كان يتقيد بالسنة فهؤلاء تركوها بغضاً له.» يعني براي كينه و بغض با علي(رضي الله عنه) چون حضرت علي به انجام سنتهاي پيامبر پاييند بود، و آنان سنت را رها کرده براي كينه توزي با ايشان.

سؤال ۱۰۲: آيا صحيح است كه مي گوئيم بايد با شيعة در كارها مخالفت كنيم، و شعار ما مخالفت با آنان است هر چند عمل آنان مطابق با

سنت رسول الله باشد؟ همانند: مسطح کردن قبر، صلوات بر غیر انبیاء، و انگشتر در دست راست قرار دادن...

1- ابن تیمیة می گوید: مصلحت تمییز شیعه از اهل سنت برای قطع رابطه و مخالفت با آنان از مصلحت انجام مستحب بالاتر است. پس به گفته بعضی از فقیهان خوب است بعضی از مستحبات را ترک کنیم اگر این عمل شعار آنان شود (235).

2- و درباره تسطیح قبر می گوئیم: افضل این است که مسطح نباشد - هر چند سنت تسطیح است - چون آن شعار شیعه شده. سزاوار است با ترک این سنت با آنان مخالفت کنیم (236)

3- و همچنین نسبت به صلوات بر غیر پیامبر (237)

انبیاء (239)(238)

راستی اگر عمل شیعه مطابق با سنت رسول الله است، چرا ما باید با آن مخالفت کنیم؟ آیا این یک نوع دهن کجی به اسلام و سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - نیست؟

سؤال ۱۰۳: آیا صحیح است که خالد بن سعید بن العاص قبل از ابوبکر اسلام آورده و اولین کسی که به اعتراف - محمد بن ابی بکر - و دهها نفر از محققان و مؤرخان اسلام آورد، حضرت علی بود؟ چنانچه در نامه ای برای معاویه این حقیقت را اعتراف کرده و عمر نیز قبل از ابوبکر اسلام آورده و ابوبکر بعد از پنجاه و اندی اسلام آورد. اگر این مطالب واقعیت داشته باشد، چرا اینقدر واقعیات را وارونه میکنیم. و دائماً چنین می گوئیم که اولین مردی که اسلام آورد ابوبکر بود. منظور ما از این جعلیات و دروغ پردازیها تراشیدن فضائل بیشتری برای خلیفه اول است یا انکار فضائل حضرت علی برای ما مهم است؟؟

1- نامه فرزند ابوبکر: «فکان اول من أجاب وأتاب وأمن وصدق ووافق فأسلم، وسلم، اخوه وابن عمه علي وهو السابق المبرز في كل خير، اول»

الناس إسلاماً (240)»

2- ابوالیقظان می گوید: إنَّ خالد بن سعید بن العاص أسلم قبل أبي بكر الصديق (241)..

3- سعد و قاص می گوید: ابوبکر اولین کسی نبود که مسلمان شد بلکه قبل از او بیش از پنجاه نفر مسلمان شدند (242)

4- زهري می گوید: عمر پس از چهل و اندی نفر از مرد و زن، اسلام آورد (243).

سؤال ۱۰۴: آیا صحیح است که معاویه در نامه ای که به محمد بن ابی بکر می نویسد، اعتراف می کند که حق خلافت با حضرت علی بوده ولی ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - آنرا غصب کرده و هیچ مشروعیت نداشتند. فلما اختار الله لنبیه ما عنده وأتم له ما وعده وأظهر دعوته وافلح حجتہ، قبضه الله إلیه، فکان ابوک و فاروقه اول من ابتزه وخالفه علي ذلك. إتفقاً

واتسقا ثم دعواہ إلی انفسهما (244)»

سؤال ۱۰۵: آیا صحیح است که نظر ما احناف این است: اگر چند امام جماعت حاضر بودند ترجیح با کسی است که همسرش زیباتر و یا آلت مردانگی او کوتاهتر باشد؟ چنانچه شرنبلالی حنفی متوفای «۱۰۶۹» در کتاب خود این فتوی را داده است.

راستی در یک چنین موقعیتی وظیفه مأمورین کشف عورت هر دو امام جماعت برای اطمینان از کوتاه بودن عورت آنان است؟ و یا فقط به گفته خود امام جماعت اکتفا می شود؟ و آیا دو امام جماعت باید همسران خود را به مردم نشان بدهند تا خودشان تشخیص بدهند کدام یک برتری در جمال و زیبایی دارد؟ و یا باز هم، گفته خود دو امام جماعت کافی است؟ و آیا راه علم دو امام جماعت از کجاست؟ آیا خودشان به عورت یکدیگر نگاه می کنند و یا اندازه تقریبی کافی است؟ و یا باید از متر و واحد اندازه گیری استفاده کرد؟ شرنبلالی حنفی می فرماید: «اذا اجتمع قوم ولم یکن بین الحاضرين صاحب منزل اجتمعوا فیه.. فالأحسن زوجة لشدة عفته، فأکبرهم رأساً، واصغرهم عضواً، فأکثرهم مالا فأکبرهم جاهاً»(245)...

سؤال ۱۰۶: آیا صحیح است که می گویند جمع کثیری از صحابه و تابعین پا را مسح می کشیده و بعضی آنرا واجب می دانستند. همانند حضرت علی و عبدالله بن عباس و عکرمه و انس بن مالک و شعبی و حسن بصری و امام محمد باقر - رضی الله عنهم - (246)

پس چرا اصرار بر شستن پا داریم؟ و اگر کسی این کار را انجام ندهد، وضوی او را باطل می دانیم؟

یعنی انس بن مالک که بیش از ده سال خادم رسول الله بود هنگامیکه می گوید: مسح پا واجب است او اصرار بر اشتباه دارد؟ حضرت علی(رضی الله عنه) که سی سال همراه پیامبر اکرم بود - و مصاحبش با حضرت - از همه صحابه بیشتر بود، اصرار بر اشتباه دارد؟

1- ابن حزم می گوید: وقد قال بالمسح علي الرجلين جماعة من السلف منهم علي بن ابيطالب، وابن عباس، والحسن، وعكرمة، والشعبي، وجماعة غيرهم. وهو قول الطبري.

2- الرازي: «اختلف الناس في مسح الرجلين وفي غسلهما، فنقل القفال في تفسيره عن ابن عباس وأنس بن مالك وعكرمة والشعبي وأبي جعفر

الباقر: إن الواجب فيهما المسح وهو مذهب الامامية من الشيعة»(247)

3- ابن قدامة: غسل الرجلين واجب في قول اكثر أهل العلم... وروي عن علي(رضی الله عنه): (أنه مسح علي نعليه وقدميه، ثم دخل المسجد فخلع نعليه، ثم صلي.

4- وحكي عن ابن عباس: أنه قال: ما أجد في كتاب الله الا غسلتين ومسحتين.

5- وروي عن أنس بن مالك: أنه ذكر قول الحجاج: «إغسلوا القدمين ظاهرهما و باطنهما... فقال أنس صدق الله وكذب الحجاج وحكي عن الشعبي أنه قال الوضوء مغسولان وممسوحان ولم يعلم من فقهاء المسلمين من يقول بالمسح علي الرجلين غير من ذكرنا»(248)...

سؤال ۱۰۷: آیا صحیح است که «الصلاة خير من النوم» از بدعتهاي خليفه ثاني بوده و در زمان پیامبر اکرم این جمله در اذان وجود نداشته؟ چنانچه ابن حزم ظاهري، و امام مالک و قرطبي تصريح دارند.

1- امام مالک می گوید: إن المؤذن جاء الي عمرين الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح فوجده نائماً فقال: الصلاة خير من النوم فأمره أن يجعلها في نداء

الصباح(249)

هنگامیکه مؤذن نزد عمر آمد تا فرا رسیدن وقت نماز صبح را به او اعلام کند عمر را دید که به خواب فرو رفته فریاد برآورد: الصلاة خیر من النوم، پس عمر به او دستور داد تا از این پس این عبارت را در اذان صبح قرار دهند.

2- ابن حزم می گوید: الصلاة خیر من النوم، ولا نقول بهذا ایضا لأنه لم یأت عن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - (250)

سؤال ۱۰۸: آیا سخن قاضی عیاض صحیح است که می گوید: «اگر کسی بگوید پیامبر در حال جهاد فرار کرده باید توبه کند. وگرنه باید کشته شود، چون شخصیت پیامبر را تنقیص کرده است» (251)

و قرطبی می گوید: هر کس یکی از صحابه را نکوهش کند و یا او را در روایتش مورد طعن قرار دهد، خدای متعال را رد کرده و شرایع مسلمانان را باطل کرده است (252).

راستی اگر این جملات توهین شمرده شده و موجب اعدام است. آیا نسبت دیوانگی و هذیان به پیامبر توهین شمرده نمی شود؟ و گوینده آن مهدور الدم نیست؟

امام بخاری در هفت جا از کتاب خود و مسلم در سه جا از کتاب خود آورده که عمر بن الخطاب این تعبیر را نسبت به پیامبر داشته است (253).

غزالی می گوید: «قال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر» (254)

سؤال ۱۰۹: آیا صحیح است که می گویند عمر بن الخطاب شدیداً با وصیت پیامبر اکرم مخالفت کرده و آنرا رد کرده چنانچه جابرین عبدالله می گوید: إِنَّ النَّبِيَّ دَعَا عِنْدَ مَوْتِهِ بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا كِتَابًا لَا يَصْلُونَ بَعْدَهُ أَبَدًا قَالَ: فَخَالَفَ عَلَيْهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حَتَّى رَفَضَهَا (255)

در جای دیگر گفته: فکر هنا ذلك أشد الكراهه (256).

سؤال ۱۱۰: آیا صحیح است که می گویند در کعبه - خانه خدا - غیر از علی (رضی الله عنه) متولد نشده است.

1- قال ابن صباغ المالكي: ولم يولد في البيت الحرام قبله أحد سواه وهي فضيلة خصه الله بها إجلالا له واعلاء لمرتبه وإظهاراً لتكرمه (257).

یعنی احادی پیش از علی (رضی الله عنه) در کعبه به دنیا نیامده، و این یک فضیلتی است که خداوند عزوجل او را به این فضیلت اختصاص داده و بدین وسیله خواسته از علی تجلیل کرده و مقامش را بالا ببرد.

البته بعضی دیگر همانند بدخشی وابن قفال، و لکنوی، (در مرآة المؤمنین) و شبلیجی و دیگران گفته اند: احادی - نه پیش از علی (رضی الله عنه) (و نه پس از او - در کعبه به دنیا نیامده است (258)

با این حال، چرا بزرگان ما سخنی از این فضائل به زبان جاری نمی کنند؟ آیا از گسترش تشیع می ترسند!! اگر پاره ای از ادله شیعه بر

افضلیت علی (رضی الله عنه) (این نمونه ها باشد، آیا باز هم مورد اشکال ماست؟!)

سؤال ۱۱۱: آیا صحیح است که سفیان ثوری که از محدثین بزرگ ما است. از آوردن فضائل و مناقب حضرت علی(رضی الله عنه (کراهت داشته و ناراحت می شد؟

ذهبی آورده: «عن سفیان قال: ترکنتی الروافض، وأنا أبغض أن أذكر فضائل علي(رضی الله عنه(259)»

یعنی شیعه در حالی مرا رها کردند که نقل فضائل علی(رضی الله عنه (را مبعوض می دارم.

راستی مگر امام ذهبی از صحابه کرام پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نقل نکرده که علامت منافقان بغض علی(رضی الله عنه (است؟

ما کنا نعرف المنافقين الا ببغض علي(رضی الله عنه(260)

آیا کسی که این چنین باشد می توان به احادیث و نقل او اعتماد کرد. و او را هم طراز ابوبکر و عمر خواند؟
کان الثوري عندنا امام الناس وكان في زمانه كأبي بكر وعمر في زمانهما(261)

مگر اینکه خود جناب ابوبکر و عمر نیز چنین روحیه ای داشته، و در برخورد با علی(رضی الله عنه (اینگونه بودند؟

سؤال ۱۱۲: آیا صحیح است که می گوئیم حدیث منزلت علی(رضی الله عنه (انت مني بمنزلة هارون من موسى» جزء صحیحترین آثار و محکمترین است چنانچه قرطبی می گوید:

وهو من أثبت الآثار وأصحها(262)...

سؤال ۱۱۳: آیا صحیح است که می گویند قصه حمار «يعفور» و سخن گفتن آن، با پیامبر - صلی الله علیه و سلم - در کتابهای ما نیز وجود دارد. بنابراین چرا ما به شیعه ایراد می گیریم و وجود این جریان را در کافی آنان، دلیل بر ضعف تمامی روایات کافی بدانیم(263) روایت را ضعیف می دانند.

سؤال ۱۱۴: آیا صحیح است که در احادیث ما چنین آمده که گزاردن قرآن روی زمین جایز نیست ولی سوزانیدن قرآن جایز است؟

چنانچه - در کتاب المصاحف ابن ابی داود، از طاوس یمانی نقل شده، و مولف نیز چنین عنوان می کند: حرق المصحف اذا استغني عنه یعنی سوزانیدن قرآن در صورتیکه از آن بی نیاز شدیم. سپس از طاوس نقل می کند که: او سوزانیدن کتابها را اشکال نمی کرد و می گفت: آب و آتش نیز از آفریده های خداوند است. آیا جعل این روایات برای سرپوش گذاشتن و توجیه کردن کار جناب عثمان نیست؟؟

إنه لم يكن يري بأساً أن يحرق الكتب و قال: إنما الماء و النار خلقان من خلق الله تعالى(264)

ولی از پیامبر اکرم نقل می کند که حضرت هنگامی که آیه ای از قرآن را روی زمین دید ناراحت شده، و آن شخص را لعن کرده و از گذاشتن قرآن روی زمین نهی فرمود.

عن عمر بن عبدالعزيز: ان رسول الله رأى كتابا من ذكر الله في الارض فقال: من صنع هذا؟ فقبل له حشام. فقال: لعن الله من فعل هذا لا تضعوا ذكر الله في غير موضعه(265).

سؤال ۱۱۵: آیا صحیح است که قبر امام زهري گچ کاري و بنائي شده بود چنانچه ذهبي مي گوید(266)بجصاص القبور؟؟(267)

و اگر تجيصوص جايز است پس چرا به شيعة نسبت به بناء بر قبور ايراد مي گيريم؟ آیا الان روي قبر امام بخاري در شهر خوقند نباء و ساختمان نيست و آیا قبر حضرت رسول الله - صلي الله عليه و سلم - و خليفه اول و ثاني - رضي الله عنهما - به مقدار يك متر از زمين بالاتر، و روي آن ساختمان نيست؟

سؤال ۱۱۶: آیا ارزش و كرامت زن نزد ما در اين حد است كه او را در کنار و رديف سگ و خر و شتر قرار دهيم. چنانچه در كتابهاي ما آمده: به هنگام نماز حائلي را قرار دهد تا اگر زن يا خر و يا شتر رد شود به صحت نماز ضرري نزنند.

قال: و الطعن يمرؤن بين يديه: المرأة و الحمار و البعير(268).

يعني نمازگذار با گذاشتن مانع در مقابل خود، زن، خر و شتر از برابر او را مي گذرند و ضرري به نماز نمي زند.

ابوهريره مي گوید: يقطع الصلاة المرأة و الحمار و الكلب(269).

عبور زن و الاغ و سگ از مقابل نمازگذار نماز را باطل مي كند و احمد بن حنبل فرمود: يقطع الصلاة الكلب الأسود و الحمار و المرأة، يعني عبور سگ سپاه و الاغ و زن نماز را باطل مي كند(270).

البته اين گونه تعبيرها بقدري سنگين و با كرامت زن تنافي دارد كه مورد اعتراض شديد آنان قرار گرفته.

جناب عائشه(رضي الله عنه) مي گوید: جعلتمونا بمنزلة الكلب و الحمار(271)...

يعني ما زنان را رديف سگ و الاغ قرار داديد!!

در خاتمه از محضر استادم انتظار دارم اين شبهات را هر چند - شايد ناچيز باشد - پاسخ فرمايد. تا خدمتي به نسل جوان - پرسشگر - شده، و آنان را از هر گونه تزلزل، و انحراف فكري و عقيدتي مصون بمانند.

انشاء الله. والسلام عليكم.

1. المحلي ۹: ۳۴۵.

2. ابويعلي حنبلي مي گوید: لا تتعقد الا بجمهور أهل العقد والحل من كل بلد، ليكون الرضا به عاماً، والتسليم لإمامته إجماعاً. وهذا مذهب مدفوع ببيعة أبي بكر علي الخلافة بأختيار من حضرها ولم ينتظر ببيعته قدم غائب عنها) الاحكام السلطانية ص ۳۳.

3. قرطبي مي گوید: فإن عقدها واحد من أهل الحلّ والعقد فذلك ثابت ويلزم الغير فعله، خلافاً لبعض الناس حيث قال: لا يتعقد الا بجماعة من أهل الحلّ والعقد، ودليلنا: أنّ عمر عقد البيعة لأبي بكر» جامع أحكام القرآن ۱: ۲۷۲.

4. غزالي امام الحرمين مي گوید: اعلموا أنه لا يشترط في عقد الإمامة الاجماع بل تتعقد الامامة وإن لم تجمع الأمة علي عقدها، والدليل عليه أن الامامة لما عقدت لأبي بكر ابتدر لإمضاء أحكام المسلمين ولم يتأن لانتشار الأخبار الي من نأى من الصحابة في الأقطار ولم ينكر منكر، فاذا لم يشترط الاجماع في عقد الإمامة، لم يثبت

عدد معدود ولا حدّ محدود. فالوجه الحكم بأنّ الأمامة تنعقد بعقد واحد من أهل الحلّ والعقد. الارشاد في الكلام: ٤٢٤.

5. عضد الدين ابيحي: ت ٧٥٦ هـ.

وإذا ثبت حصول الإمامة بالأختيار والبيعة فاعلم أن ذلك لايفتقر الي الإجماع، اذ لم يقم عليه دليل من العقل والسمع بل الواحد والإثنان من أهل الحلّ والعقد كاف، لعلمنا أن الصحابة مع صلابتهم في الدين اكتفوا بذلك، كعقد عمر لأبي بكر، وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم يشترطوا اجتماع من في المدينة فضلاً عن اجتماع الأمة، هذا ولم ينكر عليه أحد، وعليه انطوت الأعصار الي وقتنا هذا «المواقف في الكلام ٨: ٣٥١.

6. ابن العربي المالكي (٥٤٣): قال: لايلزم في عقد البيعة للأمام أن تكون من جميع الأنام بل يكفي لعقد ذلك إثنان أو واحد.» شرح سنن الترمذي ١٣: ٢٢٩.

7. صحيح بخاري ٨: ٢٦ - كتاب المحاربين، باب رجم الحبلي.

8. المحلي ٤: ٢١٣.

9. الصفدي: ولد الضحاك لستة عشر شهراً وشعبة ولد لسنتين، وهرم بن حسان ولد لأربع سنين ومالك بن أنس، حمل به أكثر من ثلاث سنين والشافعي حمل به اربع سنين. خزائن: ٢١٧، المعارف ٥٩٤، سير اعلام النبلاء ٨: ١٣٢.

10. تاريخ بغداد ١٣: ٣٢٤.

11. صحيح مسلم ٣: ١٤٣ كتاب الجهاد - باب حكم الفيء - بخاري، كتاب النفقات، باب حبس نفقه الرجل قوت سنته علي اهله و كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب ما يكره من التعمق و التنازع و كتاب الفرائض، باب قول النبي لا نورث و كتاب الخمس باب فرض الخمس.

12. بخاري، كتاب الانبياء - باب ما ذكر عن بني اسرائيل - شماره ٣٤٦.

صحيح مسلم ٥: كتاب البيوع - تحريم بيع الخمر والميتة.

13. تاريخ الاسلام (الخلفاء) ٤٩٤ - البداية والنهاية ٥: ٢٥؛
جامع البيان ١١: ١٦.

14. تاريخ الصغير ٢: ٩٣، للبخاري. تاريخ بغداد ١٣: ٣٩٢ المجروحين ٦٦: ٣.

15. صحيح مسلم ٨: ١٢٢ - كتاب صفات المنافقين - مسند احمد ٤: ٣٢٠ البداية والنهاية ٥: ٢٠.

16. تهذيب التهذيب ٢: ٢٠٧ - مقدمة فتح الباري (كان ينتقص من علي وينال منه).

17. تهذيب التهذيب ٣: ٣٠٣.

18. تهذيب التهذيب ٤: ٣٠ - كان اذ اذكر عليا يقول: لا احب رجلا قتل جدي.

19. تهذيب التهذيب ٢: ٣٣٧ (كان يحمل علي علي) رضي الله عنه.))

20. تهذيب التهذيب ٧: ٣٠٨ كان يقع في الحسن والحسين - رضي الله عنهما -.

21. تهذيب التهذيب ٣: ٣٩٠ كان هجاء خبيثاً فاسقاً مبغضاً لال الرسول مائلاً الي بني امية مادحاً لهم - العتب الجميل: ١١٥.

22. تهذيب التهذيب ٨: ١١٣ .
23. تهذيب التهذيب ٨: ٣٤٧ .
24. صحيح بخاري كتاب التعبير - ٢٩٨٢ - كتاب الانبياء ٣٣٩٢ - كتاب التفسير ٤٩٥٣ . الامام البخاري ١٤٢ .
25. الاحتجاج ٢: ٢٨٠ - الارشاد: ٣١٩ .
26. العقد الفريد ٢: ٤١١ - الفقه علي المذاهب الاربعة ٤: ٧٥ .
27. سنن نسائي ١: ١٦٨ - امام بخاري همين حديث را آورده ولي آنجا كه عمر مي گويد: «اگر جنب باشم و آب يافت نشود نماز نمي خوانم» را به احترام آبروي عمر، حذف مي كند. تا مبادا متهم به ناآگاهي از احكام اسلام. و سبك شمردن نماز و ترك آن بشود. بخاري ١: ٧٠ باب المتيمم هل ينفخ فيهما .
28. نزهة المجالس ٢: ١٨٤ - الغدير ٧: ٢٤٨ .
29. سير اعلام النبلاء ٢: ٦٠٥ - طبقات ابن سعد ٣: ١٤٨ .
30. تاريخ طبري ١: ٥٤٠ . عسقلاني مي گويد: «... فقد كان حينئذ جماعة ممن أسلم لكنهم كانوا يخفونه من أقاربهم» فتح الباري ٧: ٢٩ .
31. الطبقات الكبرى ٨: ٥٩ .
32. سير اعلام النبلاء ٢: ١٤١ و ١٤٠ .
33. تاريخ طبري ١: ٥٣٧ . مسند زيد ح ٩٧٣ .
34. الطبقات الكبرى ٤: ٣٣٥ - سير اعلام النبلاء ٢: ٦١٢ .
35. تهذيب التهذيب ٣: ٤٠ .
36. تهذيب التهذيب ٥: ٢٣٦ - الضعفاء الكبير، ٢: ٢٦٧ - الكامل في الضعفاء ٤: ٢٢٣ .
37. حياة فاطمة الزهراء: ٢١٩ (باقر شريف قرشي) - علل الشرائع ج ١: ١٨٦ باب ١٤٩ ج ٢ حديثي از امام صادق(عليه السلام) آمده كه ظاهرش اين است كه ام كلثوم همان زينب است .
38. الأغاني ١٦: ١٠٣ .
39. سير اعلام النبلاء (تاريخ خلفاء) ٨٧ .
40. استيعاب ٣: ٤٢٣ و ٣١٥، تاريخ طبري ٤: ٢١٣ - الكامل في التاريخ ٢: ٥٤٦ .
41. الطبقات الكبرى ٨: ٤٦٢ .
42. بخاري ٣: ٥٥ - مغازي (خيبر) .
43. المتحيرون .
- المصنف ٦: ١١٣ و ١٠١٦٣ - و ج ١١ ص ١١١: «المشركون» .

44. المصنف ٦: ١١٣ ح ١٠١٦.

45. ذهبي مي گوید: كان ابوهريرة بجهر في صلاته ببسم الله...» سير اعلام النبلاء ٢: ٦١٨ همو مي گوید: قال احمد بن خالد الذهلي الأمير: صليت خلف علي الرضا بنيسابور، فجهر ببسم الله في كل سورة «سير اعلام النبلاء ٩: ٣٨٩. - وهو در جهر ببسم الله كتابي نوشتہ. مقدمه سير اعلام النبلاء: ٨٤.

46. التفسير الكبير ١: ٢٠٥.

47. تاريخ الاسلام ٢٣٦ - سير النبلاء ٥: ٣٤٣ عن ابن شهاب: من سنة الصلاة أن تقرأ: بسم الله الرحمن الرحيم ثم فاتحة الكتاب، ثم تقرأ بسم الله... ثم تقرأ سورة، فكان ابن شهاب يقرأ احيانا سورة مع الفاتحة يفتتح كل سورة منها ببسم الله... وكان يقول: اول من قرأ بسم الله.. سرّاً بالمدينة عمر وبن سعيد.

48. تاريخ الاسلام، حوادث سال ٤٤٧، ص ٢٣.

49. عمدة القاري ١٦: ٢٠٧ - نكا: فتح الباري ٧: ٨٣ - ارشاد الساري ٦: ١٤١ - وفيات الاعيان ١: ٧٧.

50. تهذيب الكمال ١٣: ٢٦٦ - تهذيب التهذيب ٧: ٢٨١.

51. عمدة القاري ١٥: ٣٩.

52. سير اعلام النبلاء ٣: ٤٨٩.

53. معجم البلدان ٣: ١٩١.

54. امام مالك در باره مغيرة بن شعبه مي گوید: كان نكاحاً للنساء وكان يقول: صاحب الواحدة ان حاضت حاض معها وان مرضت مرض معها و صاحب الثنتين بين نارين يشتعلان فكان ينكح اربعا ويطلقهن جميعا وقال غيره: تزوج ثمانين امرأة. وقيل ثلاث مائة امرأة. وقيل أحصن بألف امرأة البداية والنهاية ٥: ٢٩٣. و ابو الفرج اصبهاني از اوزاني تعبير مي کند. الاغاني ١٤: ١٤٢.

مدائني مي گوید: او در جاهليت زناكارترين افراد بوده و پس از اسلام نيز آثار آن بر او مانده و در دوران استناداري بصره اين عمل زشت از او ظاهر شد. شرح ابن ابي الحديد ١٢: ٢٣٩.

55. الاغاني ١٧: ١٣٨.

56. مسند احمد ١٠: ٢٢٨ خ ٢٦٨١٠.

57. عمدة القاري ٥: ٢٧٨.

58. نيل الاوطار ٢: ١٨٧.

59. التوشيح علي الجامع الصحيح ١: ٤٦٣.

60. مسلم ١: ١٠١. مجمع الزوائد ٢: ٥٧.

61. السنن الكبرى ٢: ٤٣٩ (دارالفكر).

62. القاموس ٥: ٢٤.

63. اسد الغابة ٤: ٣٢ - تاريخ اليعقوبي ٢: ١٦٢ - تاريخ الطبري ٣: ٢٩٧ - تاريخ المدينة ٣: ٩٣٠ - تاريخ ابن خلدون ٢: ١٢٦ - الفصول للجصاص ٤: ٥٥.

64 شواهد التنزيل ٢: ١٩٠ .

65 آل عمران: ٢٨ .

66 التفسير الكبير ٨: ١٣ «ظاهر الآية يدل على أن التقيّه انما تحلّ مع الكفار الغالبين الا أن مذهب الشافعي(رضي الله عنه .(أن الحالة بين المسلمين اذا شاكلت الحالة بين المسلمين والمشركين حلت التقيّة محاماة علي النفس.

67 سير اعلام النبلاء ١١: ٨٧ .

68 المجروحين ١: ٢٥٨ - وقال الكعبي (المتوفي ٣١٩) في قبول الاخبار «لم يرو لعلي فضيلة قط وكان مروانياً» ١: ٢٦٩ .

69 تاريخ مدينة دمشق ٤٢: ٢٢٧ .

70 - قبول الاخبار ١: ٢٦٩ .

71 سير اعلام النبلاء (الخلفاء) ٢٣٦ - الترمذي ج ٣٧١٧ الاستيعاب ٣: ٤٦ .

72 احياء علوم الدين ٣: ٣٧٠ .

73 شرح نهج البلاغه ٤: ١٠٢ .

74 سير اعلام النبلاء ٥: ٣٣٧ - روح المعاني ٣: ١٨٩ .

75 سير اعلام النبلاء ٦: ٢٦٢ .

76 تاريخ مدينة دمشق ٥٥: ٣٧٠ .

77 سير اعلام النبلاء ٥: ٣٣٩ .

78 تاريخ الاسلام (سال ١٢١) ص ١٤٠ .

79 ميزان الاعتدال ١: ٦٢٥ .

80 معرفة علوم الحديث نيسابوري: ٥٥ - تاريخ دمشق ٥٥: ٣٧٠ .

81 معرفة علوم الحديث نيسابوري: ٥٥ - تاريخ دمشق ٥٥: ٣٧٠ .

82 تفسير القرآن العظيم ٣: ٣٧٩ .

83 موسوعة فلاسفة ومتصوفة اليهودية ص ١٨٤ .

84 - سير اعلام النبلاء ٣: ٤٨٩ .

85 شرح ابن ابي الحديد ٢٠: ٣١ . «ذكر الجاحظ في كتابه المعروف بكتاب التوحيد: أن أبا هريرة ليس بثقة في الرواية عن رسول الله - صلي الله عليه و سلم - قال: ولم يكن علي(رضي الله عنه) يوثقه في الروايه بل يتهمه ويقدر فيه وكذلك عمر وعائشة.»

86 شرح ابن ابي الحديد ٤: ٦٩: الصحابة كلهم عدول ما عدا رجلا منهم ابوهريره وانس بن مالك.

87. سير اعلام النبلاء ٢: ٦١٢، الطبقات الكبرى ٤: ٣٣٥.
88. و 89 سير اعلام النبلاء ٢: ٦٠٤.
90. سير اعلام النبلاء ٢: ٦١٣.
91. اسرار الامامة (الهامش) ٣٤٥ - المطالب العاليه ٩: ٢٠٥.
92. المطالب العاليه ٩: ٢٠٥.
93. و 94 سير اعلام النبلاء ٢: ٦٠٩ - تاريخ ابن عساكر ١٩: ١٢٢.
96. بخاري ٤: ١١٢.
97. التفسير الكبير ٢٢: ١٨٦ - و 148: 26.
98. بخاري ٤: ١٢٩ / بدء الخلق ٢: ٢٤٧ دار المعرفة.
99. بخاري ٣: ١٦٠ / سورة حج.
100. فتح الباري ٨: ٢٩٤ - كتاب التفسير / الحج.
101. منهاج السنة ٢: ٢٠٧.
102. عمدة القاري ١٦ ك ٢٤٩.
103. الفوائد المجموعة: ٤٠٧ - انظر: ٤٢٣ ح ١٩٢.
103. لسان الميزان ١: ٣٧٤ - الغدير ١١: ٧٥ - سفر السعاده - فيروزآبادي ٢: ٤٢٠ - كشف الخفاء (عجلوني) ٤٢٠ - عمدة القاري 16: 249 شماره ٢٥٤.
104. شرح نهج البلاغه ٢٠: ١٢٧.
105. العقد الفريد ٤: ٤١٣.
106. شرح نهج البلاغه ٢٠: ١٤٦ - العقد الفريد ٤: ٤١٣.
107. الكفاية: ١٥٩.
108. الزينة في الكلمات الاسلاميه ٣: ١٠.
109. مقدمة ابن خلدون ٣: ٤٦٤.
110. ضحي الاسلام ٣: ٢٠٩.
111. النظم الاسلاميه: ٩٦.
112. تهذيب الكمال ٢٠: ٤٨ - مؤسسة الرسالة.
113. سير اعلام النبلاء ٥: ٢٠٩.

114. تهذيب الكمال ٢٠: ٢٣١.
115. فتح الملك العلي: ٢٠.
116. تاريخ الخلفاء: ٣٥١ - الطبري ٧: ١٨٧ - اسرار الامامة: ٣٧٧.
117. النمل ٦٥.
118. روح المعاني ٢: ١١.
119. الفتاوي الحديثية: ٢٢٣ - جواهر الكلام (پاورقي) ١: ٢١٧ تحقيق شيرازي.
120. من عاش بعد الموت ٢٠ شماره ١ - أسد الغابة ٢: ٢٢٧.
121. المعارف: ٣٤١.
122. تهذيب الكمال ٣: ٣٠٨.
123. صحيح مسلم ١٠ ج ١ باب الكشف عن معاييب رواة الحديث.
124. سير اعلام النبلاء ٢ - ١٤٣ و ١٨٧ - صحيح بخاري ٢: - كتاب الهيئة: ٨٩ - المعجم الكبير ٢٣: ٥٠ ح ١٣٢ - مقدمة فتح الباري: ٢٨٢ - فتح الباري ٩: ٣٠٩ - تحفة الأحوذى ١٠: ٢٥٥.
125. سير اعلام النبلاء ٢ - ١٤٣ و ١٨٧.
126. سير اعلام النبلاء ٢: ١٩٣.
127. سير اعلام النبلاء ٢: ١٩٣ و ١٩١ و - ١٧٢.
128. همان.
129. بخاري ٢: ٢ كتاب العيدين باب الحراب والدرق يوم العيد و ج ٤: ٤٧ - كتاب الجهاد، باب الدرر:
صحيح مسلم ٢: ٦٠٩ كتاب صلاة.
130. بخاري ٢: ٢ كتاب العيدين باب الحراب والدرق يوم العيد و ج ٤: ٤٧ - كتاب الجهاد، باب الدرر صحيح مسلم ٢: ٦٠٩ كتاب صلاة العيدين ب ٤ باب الرخصة في اللعب ج ١٩.
131. بخاري ٢: ٢٠ - كتاب العيدين.
132. مسلم ٢: ٦٠٩ كتاب صلاة العيدين.
133. شرح نووي ٦: ١٨٦.
134. البخاري ١: ١٠٧ / كتاب الصلاة، باب الصلاة علي الفرائض. و ص ١٣٦ باب التطوع في خلف المرأة و ص ١٣٨ باب هل يغمز الرجل امراته عند السجود. و ج / 81: «كتاب الصلاة باب ما يجوز من العمل في الصلاة. صحيح مسلم ٢: ٣٦٧ كتاب الصلاة باب ٥١ الاعتراض بين يدي المصلي ج ٢٧٢.
135. حجرات: آيه ٢.

136 كاد الخيران أن يهلكا: ابوبكر و عمر. لما قدم علي النبي وفد بني تميم أشار احدهما بالاقرع وأشار الاخر بغيره. قال ابوبكر لعمر: إنما اردت خلافي، فقال عمر: ما اردت خلافاك فارتفعت اصواتهما عند النبي فنزلت يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا.. مسند احمد ٤ : ٦ .

137 الدر المنثور ٣ : ٢٥٢ .

138 شرح ابن أبي الحديد ١ : ٣٠ ..

139 عن عثمان بن عبيدالله بن عبدالله بن عمر، قال: لما حضرت ابابكر الوفاة دعا عثمان فأملئ عليه عهده، ثم أغمي علي ابي بكر قبل ان يملي احداً، فكتب عثمان: عمر بن الخطاب. فأفاق ابوبكر فقال لعثمان كتبت احداً فقال: ظننت لما بك و خشيت الفرقة فكتبتُ عمر بن الخطاب. فقال: يرحمك الله اما لو كتبت نفسك لكنت لها اهلا. فدخل عليه طلحة بن عبيدالله. فقال: انا رسول من ورائي اليك، يقولون: قد علمت غلظة عمر علينا في حياتك فكيف بعد وفاتك اذا أفضيتُ اليه أمورنا والله سأئلك، فانظر ما أنت قائل؟... كنز العمال 5: 678

140 سمعاني: «روي عنه - اي الرواجني حديث ابي بكر انه قال لا يفعل خالد ما أمر به .

سألت الشريف عمر بن ابراهيم الحسيني بالكوفة عن معني هذا الأثر فقال: كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل عليا ثم ندم بعد ذلك فنهى عن ذلك. أنساب الانساب ٣ : ٩٥ .

141 اثبات الوصية: ١٤٦ . الشافي ٣ : ٢٤٤ .

142 مستدرک الحاكم ٣ : ١٢٥ ، جامع الترمذي ٥ : ٥٩٢ ح ٣٧١٤ ، مناقب الخوارزمي: ١٧٦ ح ٢١٤ ، فرائد السمطين ١ : ١٧٧ ح ١٤٠ ، شرح المواهب اللدنيه ٧ : ١٣ .

143 الصوارم المحرقة ٣ : ٢٢ .

144 البقرة: آيه ١٢٤ .

145 ذهبي مي گوید: قال المغيرة بن شعبة - يوم القادسية - لصاحب فارس: أمرنا بقتال عدونا فجننا لنقتل مقاتلتكم ونسي ذراريكم، واما ما ذكرت من الطعام فما نجد ما نشبع منه، فجننا فوجدنا في أرضكم طعاماً كثيراً وماءً، فلا نبرح حتي يكون لناولكم..» سير اعلام النبلاء ٣ : ٣١ .

146 بخاري، جهاد: ١٠٢ و كتاب فضائل أصحاب النبي: ٩، و مغازي: ٣٨، فضائل الصحابة: ٣٥، مسند احمد ٥ : ٢٣٨ .

147 فتح القدير ١ : ٤٠٧ .

148 فتح الباري ٤ : ٢٩٦ .

149 عمدة القاري ١١ : ١٢٥ .

150 صحيح بخاري ١ : ٣٤٢ .

151 سبل السلام ٢ : ١٠ - مسند احمد ٣ : ٣١٠ .

152 سنن بيهقي ح ٣٥٥٤ .

153 صحيح مسلم ج ٥ كتاب البرو الصلة ب ٢٥ ح ٩٧ - ٨٨، سنن دارمي ج ٢ : ٤٠٦ ب ٥٣ - مسند احمد ٥ : ١٤٨ قال رسول الله - صلي الله عليه و سلم -... انما انا بشر، أرضي كما يرضي البشر، وأغضب كما يغضب البشر. فأيما أحد دعوت عليه من أمتي. بدعوة، ليس لها بأهل. أن تجعلها له ظهوراً.

154 الدر المنثور ٢: ٧١ - مجمع الزوائد ١: ١١٣ و ٧: ٢٤٧.

155 زهري مي گوید: امر رسول الله - صلي الله عليه و سلم - أسامة بن زيد علي جيش فيهم عمر بن الخطاب والزبير. مصنف عبدالرزاق ٥: ٤٨٢ ح ٩٧٧٧.

156 سورة القلم: آية ٤.

157 المعجم الكبير ١٢: ٢١٦ - ان النبي كان يقوله قبل يسجد: اللهم العن فلانا و فلانا، ثم يكبر و يسجد - بخاري ٥: ١٢٧ - مسند احمد ٢: ٢٥٥.

158 شرح نهج البلاغه ٢٠: ١٧ «كيف تكون عائشه او غيرها في منزلة فاطمة، وقد اجمع المسلمون كلهم من يحبها ومن لا يحبها منهم: أنها سيده نساء العالمين، ابوبكر بن داود مي گوید: لا أفضل ببضعة من رسول الله - صلي الله عليه و سلم - أحداً. إرشاد الساري ٦: ١٠، غالبية المواظ ١: ٢٧٠، تاريخ الخميس ١: ٢٦٥، الروض الانف ١: ١٦٠.

159 المائدة: آية ٥١.

160 قال البيهقي: قال السدي: لما كانت وقعة احد اشتد الأمر علي طائفة من الناس وتخوفوا أن يدال عليهم الكفار، فقال رجل من المسلمين أنا الحق بفلان اليهودي وأخذ منه أماناً اني أخاف أن يدال علينا اليهود. وقال رجل اخر: أنا الحق بفلان النصراني من اهل الشام و أخذ منه أماناً. فأنزل الله هذه الآية و بينها هم عن موالاته اليهود والنصارى. تفسير البيهقي المسمى بمعالم التنزيل - بهامش تفسير الخازن و تفسير الخازن المسمى لباب التأويل في معاني التنزيل - علاء الدين الخازن. تفسير أبي الفداء ٢: ٦٨.

161 صحيح مسلم ٤: ١٨٧٣.

162 سنتي ترمذي ٥: ٦٢٢.

163 سلسلة الأحاديث الصحيحة ٤: ٣٥٦.

164 الموطا ٢: ٨٩٩.

اري حاكم نيشابوري در مستدرک 118: 3، نص دوم را آورده ولي در سند آن «صالح بن موسي طلحي» است و درباره گفته اند: ليس بشي ليس بثقه، ضعيف الحديث علي حسنه، ضعيف الحديث جداً، كثير المناكير عن الثقات، لا يكتب حديثه، ضعيف... تهذيب التهذيب ٤: ٣٠٦ و حاكم آنرا به سند ديگري نقل کرده و در آن: إسماعيل بن أبي اويس است، كه او هم همانند «طلحي» ضعيف و وضاع حديث دروغگو است. تهذيب التهذيب ١: ٢٥٧.

165 أنساب القرشيين: ١٩٣ - بحار الانوار ١٩: ٢٨٠ قال عمر لسعيد بن العاص: مالي أراك كأن في نفسك عليّ شيئاً، أتظن أني قتلت أباك؟ والله لو ددت أني كنت قاتله! ولو قتلته لم اعتذر من قتل كافر ولكني مررت به في يوم بدر فرأيتَه يبحث للقتال كما يبحث الثور بقرنه، و اذا شدقاه قد أزيذا كالوزغ فلما رأيت ذلك هبته، و رغت عنه: فقال: الي أين، يا بن الخطاب؟ وصمد له علي فقتلوه، فو الله ما رمت مكاني حتي قتله، وكان علي حاضراً في المجلس، فقال: اللهم غفراً ذهب الشرك بما فيه و محا الاسلام ما تقدم. فمالك تهيج الناس علي فكفّ عمر.»

166 بخاري - مناقب عثمان - فتح الباري ٧: ٤٦: حدثني محمد بن حاتم... عن ابن عمر: كنا في زمن النبي - صلي الله عليه و سلم - لانعدل بأبي بكر احداً ثم عمر ثم عثمان. ثم نترك أصحاب النبي - صلي الله عليه و سلم - لا نفاضل بينهم.

167 براي اثبات ادعای خود به سخن عبدالله بن عمر استناد مي کند ولي اين سخن را علماء اهل سنت مردود دانسته و ابن عبدالبر با صراحت مي گوید: لأن القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع عليه اهل السنة من السلف

والخلف من أهل الفقه والأثر أن علياً أفضل الناس بعد عثمان «وهذا ما لم يختلفوا فيه وإنما اختلفوا في تفضيل عليّ وعثمان واختلف السلف أيضاً في تفضيل علي وأبي بكر، وفي إجماع الجميع الذي وصفنا دليل علي أن حديث ابن عمر وهُمّ وغلط وأنه لا يصح معناه، وإن كان إسناده صحيحاً» استيعاب ٣: ١١١٩.

168 يحيى بن معين إيشان را طرفداران حكومت عثمان مي خواند كه در عثمان غلو کرده و از حضرت علي(ع) تنقيص مي كند، و ايشان انسانهاي نكوهيده اند «انكر رأي قوم وهم العثمانية الذين يغالون في حبّ عثمان وينتقصون علياً ولاشك في أن من اقتصر علي ذلك ولم يعرف لعلي فضله فهو مذموم. فتح الباري ٧: ٢٠.

169 نمونه از حذف خلافت حضرت علي(رضي الله عنه).

قال في الأوسط: حدثنا عبدالله... عن ابن شهاب، قال: عاش ابوبكر بعد أن استخلف سنتين وأشهرًا. وعمر عشر سنين حجها كلها. وعثمان اثنتي عشرة سنة حجها كلها الإسنين ومعاوية عشرين سنة إلا أشهرًا، حج حجتين ويزيد ثلاث سنوات وأشهرًا و عبدالمك بعد الجماعة بضع عشر سنة إلا أشهرًا. حج حجة والوليد عشر سنين الا أشهرًا حج حجة. ١: ١١٠. ولي اشاره به حكومت حضرت علي و مدت آن نكرد.

نمونه تعبير «فتنه» از حكومت حضرت علي(رضي الله عنه):

ولي ابوبكر سنتين وستة أشهر، وولي عمر عشر سنين وستة اشهر، وثمانية عشر يوماً وولي عثمان ثنتي عشرة سنة غير اثني عشر يوماً و كانت الفتنة خمس سنين و ولي معاوية عشرين سنة وولي يزيد بن معاوية ثلاث سنين وأشهر سماه قتاده و كانت فتنة ابن الزبير ثمان سنين وولي عبدالمك بن مروان أربع عشر سنة وولي الوليد تسع سنين، الاوسط 195: 1 رقم ٣٢٤ ونمونه ديگر را نيز به نقل از عمر بن سعيد آورده و نام حكومت حضرت علي(رضي الله عنه) را نيز حذف مي كند. الاوسط ١: ٢١٨.

170 ائمة الفقه التسعة: ٢٠٨... أكان علي يقيم الحدود ويأخذ الصدقة ويقسمها بلاحق وحب له؟ اعوذ بالله من هذه المقالة، بل هو خليفة رضيه اصحاب رسول الله - صلي الله عليه و سلم - ووصلوا خلفه و غزوا معه وجاهدوا وحبوا وكانوا يسمونه امير المؤمنين راضين بذلك، غير منكرين فنحن لهم تبع..

171 طبقات الحنابلة ١: ٤٥.

172 السنة حلال: ٢٣٥ - سألت أبي عن قوم يقولون: إن علياً ليس بخليفة. قال: هذا قول سوء ردي.

173 فتح الباري ٧: ٨٩.

174 تاريخ الاسلام (سال ١٠٠) ص ١١٢ در ترجمه خالدعا مري.

175 سير اعلام النبلاء ٥: ١٩٤ - در ترجمه قاسم بن عبدالرحمن دمشقي.

176 شروط الائمة السنة لأبي بكر المقدسي: ٥٠٧.

177 سير اعلام النبلاء ١٢: ٧٩.

178 فتح الباري ١: ٤٢٣ - سير اعلام النبلاء ١١: ١٧٥.

179 شيخين: ١٤٢.

180 شيخين: ١٤٤.

181 المحلي ٩: ٥١٩ - مسند الطيالسي: ٢٢٧ ح ١٦٣٧ زاد المعاد ١: ٢١٩ - العقد الفريد ٤: ١٣.

182. المحبّر: ٢٨٩، التفسير الكبير ١٠: ٥٣، شرح الزرقاني ٣: ١٥٣ - المحلي ٩: 519: صحيح مسلم ١: ٦٢٣ - مصنف عبدالرزاق ٧: ٤٩٩ - دراسات فقهية، في مسائل خلافية ٥٠ - ١٥.
183. مبسوط سرخسي ٥: ١٥٢ - شرح زرقاني ٣: ١٥٥ - الهداية في شرح بداية المبتدي 190: 1 - المغني ٦: ٦٤٤ - المحلي ٩: ٥١٩ مصنف عبدالرزاق ٧: ٤٩٧ - جامع البيان ٤: ١٨ - الدر المنثور ٢: ١٤٠ - تفسير ابن كثير ١: ٤٧٤ - جامع البيان ٤: ١٨ الحاوي الكبير ١١: ٤٤٩ - البحر الرائق ٣: ١١٥.
184. سير اعلام النبلاء ٤: ٣٢١ - تذكرة الحفاظ: ٩٠: ميزان الاعتدال ٢: ٦٥٩.
185. كتاب الكبائر: ٢٤.
186. المغني ٧: ٢٢.
187. سير اعلام النبلاء ١٤: ١٢٨.
188. دربارہ او گفته اند: الامام، الحجة، القدوة العدوي العمري، مالك و سفيان و اوزاعي.. از او حديث نقل کرده اند در سال ١٦٣ هـ وفات يافت. سير اعلام النبلاء ٥: ٣١٦.
189. دربارہ گفته اند: الأمام المقتي، الثبت، عالم المدينة، العدوي، الضمري در سال ١١٧ درگذشت سير اعلام النبلاء ٥: ١٠١.
190. المغني ٧: ٢٢.
191. مبتذلة في ثياب المهنة.
192. سنن ابي داود ٢: ٢٢٢ - مسلم / كتاب الرضاع باب ٧: ٤ - ٢٥١ دارمي ٢: باب ٥٩ ح ٢٢٥٧: ٢١٠ - سنن ابن ماجة ١ باب ٣٦ - رضاع الكبير ١٩٤٣: ٦٢٥ - مصنف عبدالرزاق ٧: ٤٦٠ و ١٣٨٨٦.
193. ادوار اجتهاد: ٢٠٤، روضات الجنات ٤: ٣٠٦.
194. ادوار اجتهاد: ١٦.
195. طبري ٢: ٥٧٩.
196. تفسير نسائي ٢: ٣٧٠ - تفسير بغوي ٢: ٣٣١.
197. اسد الغابة ٤: ٢١٦.
198. المصنف لابن ابي شيبة ١٥: ٢٢٩.
199. اسد الغابة ٥: ٤٢٨ (كانت ممن قال في الافك علي عائشة) رضي الله عنه ..(انها جلوت مع من جلد فيه). و ج ٤: ٣٥٥ (شهد مسطح بدرأ و كان ممن خاض في الافك علي عائشة فجلده النبي - صلي الله عليه و سلم - فيمن جلده. و ج ٢ ص 6 و كان حسان ممن خاص في الافك فجلد فيه)
200. الفقه علي المذاهب الاربعة ٤: ٧٥ - روح المعاني.
201. المعارف: ٥٨٠.
202. أنساب الاشراف ٢: ١٥٦ ح ١٦٩.

203 تاريخ مدينة دمشق ٣: ١٧٤ - المعارف: ١٣٧ الغديرا: ٣٩٠، جديد و ١٩٢ قديم، او جزء هيئت امناء خليفه ثاني بر بيت المال بود.

204 متأثر الانافة - المعجم الكبير ٣: ٣٥ - لسان الميزان ٣: ١٦٨٣ - موسوعة اطراف الحديث ٣: ١٤٨ .

205 تهذيب الكمال ١٤: ٧٥ .

206 الصواعق المحرقة: ٦٤: «انه حديث صحيح لامرية فيه. وقد أخرجه جماعة كالترمذي والنسائي و احمد، وطرقه كثيرة جداً، ومن ثم رواه ستة عشر صحابياً، وفي رواية أحمد أنه سمعه من النبي ثلاثون صحابياً وشهدوا به لعلي لما توزع أيام خلافته، وكثيراً من أسانيدھا صحاح و حسان، ولا إلتفات لمن قدح في صحته.

207 تذكرة الحفاظ ٣: ٢٣١ - أما حديث «من كنت مولاه» فله طرق جيدة وقد أفردت ذلك ايضاً.

208 سير اعلام النبلاء ج ١٤ ص ٢٧٧، «جمع الطبري طرق حديث غدیر خم، في أربعة أجزاء، رأيت شطره فبهرني سعة رواياته، وجزمت بوقوع ذلك.

209 سير اعلام النبلاء ٨: ٣٣٥، هذا حديث حسن عال جداً ومنتنه فمتواتر. به همين مضمون درج ١٤: ٢٠٧ شرح ابن أبي الحديد.

210 اسني المطالب: ٤٧ «تواتر عن امير المؤمنين وهو متواتر أيضاً عن النبي - صلي الله عليه و سلم -، رواه الجم الغفير ولا عبرة بمن حاول تضعيفه ممن لا اطلاع له في هذا العلم.

211 الاستيعاب ٢: ٣٧٣ «حديث المواخاة ورواية خبير والغدير هذه كلها آثار ثابتة.

212 شرح التجريد قوشچي: ٣٢٧ «أيكم يبابيعني ويوارزني، يكون أخي ووصيي و خليفتي من بعدي.

213 السيرة الحلبية ١: ٢٨٦ «انت أخي ووزيري ووصيي ووارثي و خليفتي من بعدي.»

214 البداية والنهاية ٣: ٣٨ «فأيكم يوارزني علي هذا الأمر علي أن يكون أخي، وكذا وكذا.

215 اصول الدين، بغدادي ٣: ٢٥٣ - ابدأ حسين، صدفي: ١٠٩ - بخاري ١: ١٨ - كتاب الايمان.

216 تاريخ المدينة «كان بين خالد بن الوليد و عبدالرحمن بن عوف شيءٌ فسبّه خالد.. عمار يشتم عثمان - سير اعلام النبلاء ١: ٤٢٥ .

217 تاريخ التشريع الاسلامي، مناع القطان» 265: ان الصحابة كلهم لم يكونوا اهل فتيا ولا كان الدين يؤخذ في جميعهم، وإما كان ذلك مختصاً للحاملين للقرآن العارفين بناسخه و منسوخه و متشابهه و محكمه. و سائر دلئلہ مما تلقوه عن النبي او ممن سمعه منهم.»

218 سير اعلام النبلاء ١٩: ٣٢٨. «ذكر ابوحامد في كتابه سر العالمين و كشف ما في الدارين، فقال: في حديث من كنت مولاه فعلي مولاه: ان عمر قال لعلي: بخ بخ. أصبحت مولی كل مؤمن، قال ابوحامد: هذا تسليم ورضي ثم بعد هذا غلب الهوي حباً للرياسة، و عقد البنود و أمر الخلافة و نهیها، فحملهم علي الخلاف فنبذوه و راء ظهورهم، و اشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون.»

219 سير اعلام النبلاء ١٤: ١٣٢ «لم يكن أحد في رأس الثالث منه ا حفظ من النسائي، هو احق بالحديث و علله ورجاله من مسلم و من أبي داود و من أبي عيسى و هو جار في مضار البخاري و أبي زرعه إلا أن فيه قليل تشيع و انحراف عن خصوم الإمام علي، كعواويه و عمرو و الله يسامحه.

220 العبر ١: ١٨٥ - ميزان الاعتدال ١: ٤٧٦ - سير اعلام النبلاء ٧: ٨٠ تهذيب الكمال ٤: ٢٣٣ .

221 سير اعلام النبلاء ٩: ٥٧٣ «كان زيدين المبارك قد لزم عبدالرزاق، فأكثر عنه ثم خرق كتبه ولزم محمد بن ثور، فقيل له في ذلك، فقال: كنا عند عبدالرزاق، فحدثنا بحديث معمر، عن الزهري، عن مالك بن اوس بن الحدثان.. فلما قرا قول عمر لعلي والعباس: فجنبت انت تطلب ميراثك من ابن أخيك، وجاء هذا يطلب ميراث امراته. قال عبدالرزاق: انظروا الي هذا الانوك - اي الاحمق - يقول: تطلب انت ميراثك من ابن أخيك، ويطلب هذا ميراث زوجته من ابيها، ولا يقول: رسول الله.

222 الصواعق المحرقة: ٨١.

223 ميزان الاعتدال ٢: ٦١٠: كنت عند عبد الرزاق، فذكر رجل معاوية فقال: لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان.

224 ميزان الاعتدال ٤: ٣٩٢ - سمعت يحيي بن عبدالحميد الحماني يقول: كان معاوية علي غير ملة الاسلام.

225 سير اعلام النبلاء ١٧: ١٧٥ - تذكرة الحفاظ ٣: ١٠٥٤. المنتظم ٧: ٧٥.

« قال ابن طاهر: كان - اي الحاكم - منحرفاً غالباً عن معاوية رضي الله عن اهل بيته، يتظاهر بذلك ولا يعتذر منه. فسمعت ابا الفتح سمكويه بهراة، سمعت عبدالواحد المليحي، سمعت ابا عبدالرحمن السلمي يقول: دخلت علي الحاكم وهو في داره لا يمكنه الخروج، فقلت له: لو خرجت وأملت في فضائل هذا الرجل حديثاً، لا سترحت من المحنة فقال: لا يجيئ من قلبي، لا يجيئ من قلبي.

226 ربيع الابرار ٤: ١٧٢. «افلنت من معاوية ربح علي المنبر فقال: يا ايها الناس إن الله خلق أبداناً وجعل فيها ارواحاً فما تمالك الناس أن تخرج منهم، فقام صعصعة بن صوحان فقال: اما بعد فإن خروج الارواح في المتوضئات سنة، و علي المنابر بدعة. و استغفر الله لي ولكم.

228 سير اعلام النبلاء ٢: ٦٠١ «هكذا هو كان عمر يقول: اقلوا الحديث عن رسول الله وزجر غير واحد من الصحابة عن بث الحديث وهذا مذهب لعمر وغيره. فبالله عليك، إذا كان الأكثر من الحديث في دولة عمر كانوا يمنعون منه. مع صدقهم وعدالتهم وعدم الأسانيد.

229 تاريخ الامم و الملوك، ٣: ٢٧٣.

230 الطبقات الكبرى ٦: ٧ - المستدرک علي الصححين از ١٠٢ قرظة بن كعب الانصاري: أردنا الكوفة فشيئنا عمر الي «صرار» و قال: تدرون لم شئتمكم؟ قلنا: نعم، نحن اصحاب رسول الله(ص). فقال: انكم تأتون أهل قرية، لهم دوي بالقرآن كدوي النحل، فلا تصدوهم بالأحاديث فتشغلوهم، جردوا القرآن. وأقلوا الرواية عن رسول الله - صلي الله عليه و سلم - و أمضوا، وأنا شريككم.

231 تذكرة الحفاظ ١: ص ٧. معالم المدرستين ٢: ٤٤.

232 مستدرک حاكم ١: ١١٠ - سير اعلام النبلاء، ٧: ٢٠٦.

233 كنز العمال ١٠: ٢٨٥.

234 السنن الكبرى ٧: ٢٤٥ (دار الفكر) و ج ٥: ١٨٣ دارالكتب العلمية، سنن نسائي ٥: ٢٥٣.

235 منهاج السنة ٢: ١٤٣. «و من هنا ذهب من ذهب من الفقهاء، الي ترك بعضي المستحبات اذا صارت شعاراً - لهم - فانه وان لم يكن الترك واجباً لذلك ولكن في اظهار ذلك مشابهة لهم فلا يتميز السني من الرافضي ومصلة التمييز عنهم لأجل هجرانهم ومخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب.

236 المجموع نووي ٥: ٢٢٩ - إرشاد الساري ٢: ٤٦٨ إن الافضل الآن العدول من التسطیح إلي التسنيم لأن التسطیح صار شعاراً للروافض فأولوي مخالفتهم.

- 237 تفسير كشاف ٣: ٥٤١ .
- 238 فتح الباري ١١: ١٤٢ .
- 239 شرح المواهب اللدنية ٥: ١٣ .
- 240 شرح نهج البلاغه ٣: ١٨٨ .
- 241 المستدرک علي الصحيحين ٣: ٢٧٨ .
- 242 محمد بن سعد، قلت لأبي: أكان ابويكر أولكم اسلاما فقال: لا ولقد اسلم قبله اگر من خمسين... تاريخ طبري ١: ٥٤٠ .
- 243 تاريخ الاسلام (السيرة النبوية) ١٨٠ - طبقات ابي سعد ٣: ٢٦٩ - صفة الصفوة ١: ٢٧٤ .
- 244 شرح نهج البلاغه ٣: ١٨٨ .
- 245 مراقي الفلاح شرح نور الايضاح ص ٧٠ دار الإيمان تاريخ ١٤٠٨ تأليف حسن بن عمار بن علي الشرنبلالي حنفي.
- 246 المحلي ٢: ٥٦ .
- 247 التفسير الكبير ١١: ١٦١ .
- 248 المغني ١: ١٣٢ .
- 249 الموطا ١: ٧٢ .
- 250 المحلي ٣: ١٦١ .
- 251 المواهب اللدنية ١: ٩٨ - قسطلاني.
- 252 تفسير قرطبي ١٦: ٢٩٧ .
- 253 بخاري كتاب المرضي، باب ١٧ - كتاب الجهاد باب ١٧٢ - كتاب جزيه باب و كتاب مغازي باب ٧٨ كتاب الاعتصام باب ٢٦ .
- مسلم: كتاب وصيت باب ٥ ج ٢٢ .
- 254 سر العالمين ص ٤٠ دار الافاق قاهره ١٤٢١ هـ الطبقات الكبرى ٢: ٢٤٣ و ٢٤٤، عن علي رضي الله عنه (و جابر وعمر. مسند احمد ٣: ٣٤٦ - مجمع الزوائد ٤: ٣٩٠ و ٣٩١ .
- 255 مجمع الزوائد ٤: ٣٩٠ و ٨: ٦٠٩ - مسند ابي يعلي ٣: ٣٩٥ - مسند احمد ٣: ٣٤٩ .
- 256 همان .
- 257 الفصول المهمة: ٣٠ - مستدرک حاكم ٣: ٤٨٣ .
- 258 ازالة الخفاء «دهلوي» ٢: ٢٥١ - كفاية الطالب: ٤٠٧، شرح عينية (ألوسي) ١٥ - المجدي (ابن صوفي): ١١، تاريخ بناكتي: ٩٨ - نور الابصار: ٧٦ - احقاق الحق. 498: 7:

259. سير اعلام النبلاء ٧: ٢٥٣ - حلية الاولياء ٧: ٢٧ .
260. سير اعلام النبلاء، (الخلفاء) ٢٣٦ .
261. سير اعلام النبلاء ٧: ٢٣٩ .
262. الاستيعاب ٣: ١٠٩٧ .
263. حياة الحيوان ١: ٣٥٥ - تاريخ دمشق ٤: ٢٣٢ - البداية والنهاية ٢: ٣٩ .
264. كتاب المصاحف ٢: ٦٦٦ - لابن ابي داود دار البشائر الاسلاميه .
265. كتاب المصاحف ٢: ٦٥٠ .
266. محمد بن سعد، عن الحسين بن المتوكل العسقلاني... رايت قبره - زهري - مسنماً مجصصاً. سير اعلام النبلاء ٥: ٣٤٩ .
267. صحيح مسلم ٣: ٦٣ - سنن ترمذي ٣: ٢٠٨ - ابن ماجة ١: ٤٧٣ - ابوداود ٣: ٢١٦ .
268. السنن الكبرى ٣: ١٦٦ و ٣٥٥٤ - مصنف ابن ابي شيبة ١: ٣١٥ .
269. صحيح مسلم ١: ١٤٥ - المحلي ٤: ٨ .
270. المحلي ٤: ١١ .
271. همان .